

هو العليم

حقیقت معنای عزت و مراتب آن

سلوک خانواده - طهران - جلسہ ۲۹

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد

و علی آله الطیبین الطاهرین

و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

آیه‌ای است در قرآن بسیار قابل توجه و دقت و قابل عمل، در روش و رفتار: ای کسانی که ایمان آورده‌اید ضرر آن کسانی که به گمراهی رفته‌اند متوجه شما نخواهد شد، در وقتی که شما هدایت پیدا کردید و به راه رفتید.

شما وقتی که در راه هستید دیگر حالا هر که می‌خواهد به بیراهه باشد و به هر تعدادی می‌خواهد باشد و به هر کمیت و کیفیتی که می‌خواهد باشد، تفاوت نمی‌کند، مهم این است که شما احساس کنید که در راه هستید و هدایت پیدا کرده اید این مهم است، **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ** بازگشت همه شما به من [خدا] است **فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** به آن چه که

انجام دادید من به شما خبر و اطلاع خواهم داد و
پرونده شما را رو خواهم کرد.

این آیه از آیات بسیار مهمی است الان که داشتم
می‌آمدم با خودم می‌گفتم چه آیه‌ای را به عنوان
صحبت شروع کنم که مناسبتی داشته باشد با
عرایضم که بتواند کمک کند ما را در فهماندن و
فهمیدن مسائل، یک مرتبه این آیه به نظر آمد دیدم
چه آیه عجیبی است.

تمام عزت اسلام و مسلمین و عزت اهل حق و
توحید و معرفت در همین آیه گنجانده شده خیلی
آیه عجیبی است، در یکی از آیات در سوره منافقین،
خداوند می‌فرماید **(يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ
لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ)**^۱ اگر ما به شهر برگردیم
این پیغمبر و یارانش خواهند دید که چه بر سر آن‌ها
خواهیم آورد و خواهند دید که چه گونه آن‌هایی که
عزیز هستند در میان مردم، ذلیل‌ها را بیرون می‌کنند
و از شهر بیرون می‌رانند و شهر را در اختیار می‌گیرند
بعد خداوند

^۱ ۱- سورة (۶۳) المنافقون آیه ۸

می فرماید (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ

الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) این ها نمی دانند که عزت مال خداست، عزت و بزرگی و مناعت اختصاص به پروردگار دارد و برای رسولش و برای مؤمنین در سلسله طولیه، یعنی از ناحیه پروردگار که در جای جای قرآن به تعبیر هو العزیز، هو الحکیم العزیز، هو العزیز، فان العزی لله جمیعا، به طُرُق مختلف این معنای عزت را خداوند در قرآن برای مردم توصیف کرده است.

عزیز به کسی می گویند که هیچ جهت نقصان و ضعفی نداشته باشد که بخواهد بواسطه آن ضعف خود را به صورت و ظهوری درآورد که آن ضعف را بپوشاند، این را می گویند عزیز، کسی که در میان دوستانش مورد احترام و توجه هست به او می گویند عزیز، کسی که از نظر ظاهر دارای یک پست و مقامی هست به او می گویند عزیز، عزیز به کسی می گویند که جهتی در او وجود دارد که به واسطه آن جهت در خود احساس کمی و خلاء نمی کند حالا یا این عزت عزت ظاهری باشد مثل این که فرض کنید یکنفر به یک ریاستی، وزارتی، سلطنتی، حکومتی یا پست و

مقامی برسد که نسبت به همان اداره‌اش، شهرش، مملکت و اقلیمش دارای برتری باشد که دیگران او را مورد توجه و احترام و کرنش قرار بدهند، اینها عزتهای ظاهری و اعتباری است که یک روز می‌آید و یک روز می‌رود، دو روز دنیا که ما به این منصب رسیدیم، دیروز که افراد جواب سلام ما را نمی‌دادند حالا که پشت این میز و کرسی نشستیم تا کمر هم همان‌ها برای ما خم می‌شوند این مال چی است؟ این مال عزت ظاهری و اعتباری است تا دیروز جواب سلام ما را نمی‌داد ولی حالا که این موقعیت به دست آمده دو ساعت هم پشت در انتظار می‌نشیند برای این که پنج دقیقه ملاقات کند.

این‌ها عزت‌های اعتباری است یک روز می‌آید و یک روز می‌رود و این عزت خب طبعاً مراتب مختلفی دارد حالا عزت یا بواسطه مال برای انسان حاصل می‌شود یا به واسطه مقام یا به واسطه جهات ظاهری زیبایی و امثال آن برای انسان ظاهر می‌شود یا به واسطه علم ظاهر می‌شود فردی که عالم است مورد توجه افراد دیگر ممکن است قرار بگیرد.

یک عزت، عزت واقعی است یعنی عزتی است که انسان در خود احساس نقص نمی‌کند، احساس خلاء نمی‌کند، فقیر است پول در جیبش ندارد ولی در مقابل غنی که می‌ایستد سرش بالا است این عزیز است، رعیت است ولی در مقابل سلطان که می‌ایستد سرش بالا است سرش را خم نمی‌کند، وقتی به ادارات رجوع می‌کند کنار مدیر اداره برای این که پرونده را امضاء کند این طوری نمی‌کند [سرش را کج نمی‌کند] سرش بالا است این کاغذ را می‌دهد این را لطفا امضاء کنید اگر بگوید وقت ندارم [می‌گوید] خدا حافظ شما التماس بکند خواهش بکند، تمنا بکند، لطف بفرمائید، در کلامش نیست این عزیز است و او ذلیل، فردی است که در مقابل غنی و حاکم و افراد دیگر که مناصب دنیوی، چشم و گوش و قلب و ضمیر آن‌ها را پر کرده است احساس برتری می‌کند و به آنها می‌خندد و واقعا از ته دل می‌خندد و وقتی که آن‌ها را می‌بیند با یک سربلندی و مناعت و کرامت دارد نگاه می‌کند.

در قضیه حضرت زینب سلام الله علیها می‌دانید چه دستگاهی درست شده بود برای این که به طور

کلی جریان رسالت را محو و نابود کند اصلا به طور کلی محو کند دیگر اصلا رسالتی نماند. شروع کردند با هجمه به آل پیغمبر صلی الله علیه و آله چون دیدند که آن ریشه رسالت فقط در آل پیغمبر صلی الله علیه و آله می تواند جوانه بزند شاخه و برگ بدهد و همه دنیا را بپوشاند آمدند گفتند این جا را باید قطع کنیم آمدند سراغ سیدالشهداء علیه السلام: باید با ما بیعت کنی حضرت فرمودند: من بیعت نمی کنم طبق قراری که برادرم گذاشته با پدر تو تا زمانی می توانسته بر مسند خلافت باشد که موت او را در نگرفته و بعد از موت دیگر می بایستی آن مساله خلافت خلافت باطن که هست خلافت ظاهر هم به اهلش برسد و اهل برای خلافت حضرت است، یزید این جا آمد و حماقت کرد پدرش معاویه آدم زیرکی و سیاسی بود از آن حقه بازها و سیاست مدارهای نمره یک بود، یک حقه بازی که هیچ کس به گردش نمی رسید و چنان بسته بود جریان خلافت و حکومت را در ممالک اسلامی که به طور کلی هیچ کس قدرت برای ابراز و اظهار

نداشت، قدرت نداشت که بخواهد مطلبی بیان بکند
ریشه دوانده بود در جوامع بواسطه فرهنگی که القاء
کرده بود و اسم امیرالمؤمنین علیه السلام را حذف
کرده بود و شروع کرده بود به سبّ کردن و دشنام
دادن و سبّ را به عنوان یک فرهنگ ...، خیلی این
نکات نکات عجیبی است که چه قدر این مرد، مردِ
سیاس و مکاری بود چون مردم به واسطه دشنام و
تکرار یک مساله و یک موضوع کم کم نفسیشان با او
عادت می کند و این به این نکته پی برده بود لذا نه از
باب لج و لجبازی، اصلا به عنوان فرهنگ سازی سب
و دشنام به امیرالمؤمنین علیه السلام را رسم کرده بود
چون بچه ای که از دو سالگی که می آورند پای منبر
وقتی در مجامع و مجالس و نماز جمعه و امثال ذلک
نماز عید فطر و قربان وقتی که می آید می شنود از آن
اول دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام در جانش
نفوذ کند به همین جهت است که ما می گوئیم باید
مواظب بود و نگذاشت که هجوم فرهنگ های باطله
این ها آن چنان بی تفاوتانه بیاید و در دلها و در این
طرف و آن طرف رسوخ پیدا بکند بالاخره بیرون
کردنش مشکل است کار می برد زحمت و سرمایه و

انرژی و وقت می برد، این آمده بود از همان موقع
بچگی فحش بر امیرالمؤمنین علیه السلام و سب و
لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام را آموزش می داد،
چه طور این که بچه های ما از وقتی که پای منبرها
می آیند لعنة الله على اعدائهم اجمعين را می شنوند
من همین الان گفتم جزء صحبت های من لعنة الله
على اعدائهم بود و تا آخر عمرم هم خواهد بود و
کسی نمی تواند بگوید که نگو، این **لعنة الله على
اعدائهم اجمعين** را این بچه از کوچکی می آید و
می شنود و این ها را می بیند و می گوید این اعداء اهل
بیت چه کسانی هستند که مورد لعن هستند خب
مسلم است آن هایی که آمدند غصب خلافت کردند
و دختر پیغمبر علیها السلام را تکه تکه کردند بله باید
این ها را گفت.

من یک وقتی در مدینه بودم دو یا سه سال پیش
بود زیارت کردم از کنار قبر رسول الله
صلی الله علیه وآله در ایام حج بود ظاهراً چهار سال
پیش بود آمدم کنار که بیایم بنشینم در کنار صحن،
دأبم این است الان هم وقتی زیارت می کنم یک

کناری می‌نشینم یکی دو ساعتی دیگر از ازدحام
فاصله می‌گیرم خیلی در ازدحام خوشم نمی‌آید
باشم، زیارت حرم امام رضا علیه‌السلام هم که
مشرف می‌شوم همین طور خیلی در ازدحام نیستم
زیارتی می‌کنم و دو رکعت نمازی و دعایی و بعد
می‌آیم در یک جایی که یک فضایی و ازدحام کمتری
است آن جا می‌نشینم حالا هرچه قدر مجال باشد،
همین که آمدم کنار بروم دو نفر آمدند از من سوال
کردند که آقا این قبر ابوبکر و عمر کجاست؟ من
گفتم شما مال کجا هستید گفتند ما مال ترکیه هستیم
گفتم شغل‌تان؟ گفتند پزشک، گفتم شما برای چی
دنبال قبر ابوبکر و عمر می‌گردید؟ قبر پیغمبر
صلی‌الله‌علیه‌وآله این جاست قبر دختر پیغمبر
علیها‌السلام هست گفتند که خب آنها خلیفه هستند
گفتم پس بیاید کارت‌ان دارم رفتیم کنار نشستیم و
گفتم که شما خبر دارید این دو نفری که در اینجا
هستند بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کردند؟
گفتند: نه، گفتم: می‌دانید دختر پیغمبر علیها‌السلام را
چه کسی شهید کرد و کی دختر پیغمبر علیها‌السلام
را کشت و به قتل رساند گفتند: که نه اطلاع نداریم،

اصلا اطلاع نداشتند گفتم: همین خلیفه دوم که شما می‌گویید در همین جا دفن است این آمد و خانه دختر پیغمبر علیهاالسلام را آتش زد.

مطلبی که امروز شیعیان و علمای ما دارند انکار می‌کنند التفات کردید ببینید کار ما به کجا رسیده که مسلمات تاریخی آن قدر فجیع هست آن قدر مساله فجیع و وقیح است که نه تنها خود اهل تسنن الان گیر افتاده‌اند و انکار می‌کنند و می‌گویند دروغ است و شیعه این‌ها را بسته، علمای ما هم آمده‌اند و آنهایی که به صلاح خود و موقعیت خود می‌بینند که هر چیزی افشا نشود، مسلمات تاریخی را که اهل تسنن نقل کردند دارند انکار می‌کنند! یکی از مسلمات تاریخی چی بود؟ همه می‌دانید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگام رحلت و یا بهتر بگوییم شهادت چرا می‌گویم شهادت؟ زیرا همین حفصه و عایشه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را سم دادند و به شهادت رساندند روایتش هم موجود است امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **والله لقد سمّاه قسم** می‌خورد امام صادق علیه‌السلام به واسطه ارتباطاتی

که با بیرون داشتند این دو پیغمبر صلی الله علیه وآله
را سم دادند کی این حرفها را می زند؟

حالا بگوییم این نیست، این که هست که پیغمبر
صلی الله علیه وآله هنگام رحلت قلم و کاغذ
خواستند همین روایتی که همه نقل می کنند اهل
تسنن در اغلب کتاب هایشان نقل می کنند خب چی
گفتند؟ **اوتُونِي بِقَلَمٍ وَ قِرْطَاسٍ اَكْتَبُ فِيهِ لَنْ تَضَلُّوا**

بَعْدِي اَبْدًا، قلم و کاغذ بیاورید من چیزی را بنویسم
که دیگر بعد از من گمراه نشوید لَنْ در اصطلاح
ادبی می گویند نفی ابد می کند یعنی تا روز قیامت
دیگر گمراه نشوید نه لا تضلون ابدًا، لَنْ تَضَلُّوا گمراه
نخواهید شد ابدًا. این دومی گفت **اِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ**،

عرض کردم واقعاً انسان نمی تواند ترجمه کند حالا
بگوییم ترجمه اش چی می شود؟ یعنی مرتیکه هزیان
می گوید!! ترجمه ان الرجل یعنی مرتیکه، یعنی این
دومی اعتقادش به پیغمبر صلی الله علیه وآله این قدر
بود. این اعتقادش بود، الان علمای ما این روایت را
انکار کردند یکی از همین آقایان که قبلاً در قم بود
در کتابش این روایت را انکار کرده و گفته این
روایت جعلی است و چندی پیش هم مرد و بنده
برایش فاتحه نخواندم گرچه خیلی سروصدا کرد،
بعد از این که این مطلب را من در کتابش دیدم دیگر

تا وقتی او زنده بود به او سلام نکردم و با این که هر روز هم با برخورد می‌کردیم چون هم من مدرسه می‌رفتم برای تدریس و هم او می‌آمد و با این که از یک جا برخورد می‌کردیم بدون این که به او سلام کنم از کنارش رد می‌شدم و او هم می‌فهمید که مساله از چه قرار است، من را می‌شناخت تا این که بالاخره ایشان مرد.

این روایت مسلم بین الفریقین (یعنی بین شیعه و سنت) را ما داریم انکار می‌کنیم نتیجه‌اش چی می‌شود؟ نتیجه‌اش این است که آن‌ها در کشورهای دیگر این کتاب را می‌آورند در نماز جمعه‌شان می‌گویند نگاه کنید بعد از هزار و چهار صد سال شیعه افتراءاتی که بر خلفا می‌بست حالا دارد پس می‌گیرد، خب احمق‌جان این افتراءات را خود علمای سنی دارند می‌زنند کاری به شیعه ندارد، این را شما چرا دارید از علمای خودتان نفی می‌کنید این در کتب خودتان است در کتب شما بیشتر از کتب ما این مطلب مسلم تاریخی را که خلیفه دوم آمد گفت ...

من رو کردم به آن دو تا پزشک که در آن جا بودند

گفتم می‌دانید کی دختر پیغمبر علیهاالسلام را کشت
همان خلیفه دوم که در این جا دارید سراغ قبرش را
می‌گیرید! آمد به اتفاق چند نفر مثل قنُذ،
مغیری بن شعبه، صدیف و بعضی از افراد دیگری
غلامی که برای ابوبکر بود آمدند و اول درب خانه را
آتش زدند و بعد حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها که
آمد پشت در این با لگد چنان زد که او افتاد و بچه‌اش
سقط و بعد از دو ماه دیگر به رحمت خدا رفت،
گفت جدی می‌گویید؟ گفتم قسم به صاحب همین
قبری که در این جا هست دارم راست می‌گویم. شما
برو و این مطلب را از کتبی که در کتابخانه‌های شما
در استانبول هست و من خودم در استانبول دیدم و
این در کتابخانه سلطان سلیمان قانونی استانبول برو
در آن جا این مطلب را آن جا بین که من راست
می‌گویم یا نه گرچه این جا به تو نمی‌دهند و
می‌گویند اینها دروغ است. بعد دوباره نقل کردم که
چه کرد و عمر به حضرت زهرا سیلی زد قنُذ آمد
زد یک مرتبه من دیدم اشک این دوتا شروع کرد
جاری شدن و شروع کرد لعنت کردن، گفتم حالا این
شد حالا این درست شد دیگر نیاید سراغش را

بگیری این دو تا همان‌هایی هستند که هرچه بر سر اسلام آمد از این دو تا آمد.

وقتی می‌آید در این جا در کنار قبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فقط به پیغمبر فکر کن و فقط به دخترش که در کنارش در این جا هست، البته بنابر شواهد و قرائنی، حالا به نحوی که، چون بالاخره این قضیه هنوز فاش نشده ما هم نمی‌توانیم بگوییم که حتما در این جا به این نحو است. انشاءالله در زمان حضرت بقیه‌الله‌علیه‌السلام یکی از مواردی که امام علیه‌السلام مساله را فاش می‌کنند همین قبر مادر خود، حضرت فاطمه زهرا است.

این‌ها آمدند به طور کلی اسلام را محو کنند آمدند سراغ سیدالشهداء علیه‌السلام و آن جریانات کربلا را به وجود آوردند که اصلا به طور کلی قلع و قمع کنند یعنی آثار را از بین ببرند و محو کنند هرچه که تا به حال از این شجره طیبه در عالم منتشر شده.

لذا برنامه این برنامه بود همه مردها و بچه‌ها را گرفتند کشتند هرکاری که یک وحشی هم نمی‌تواند انجام بدهد انجام دادند، دیگر شما تصور کنید که

وقتی یکی را می‌کشند، می‌کشند و ولش می‌کنند، دیگر بلند شوند بیایند اسب را نعل بزنند و بر بدن بی‌جان یک کشته بتازند، آن دیگر نمی‌شود اسمش را وحشی‌گری گذاشت یک تعبیر دیگری باید آورد برای این‌گونه قساوت‌ها و کارهایی را که ... عرض کردم امروزه بعضی‌ها بنی‌امیه را هم از افتخارات اسلام می‌دانند بله از افتخارات اسلام همین مسائلی است که بر سر اهل بیت علیهم‌السلام آوردند.

خب هرکسی به جای این‌ها بود برای او چه قضیه‌ای و چه حالی پیش می‌آمد؟ از آن زمانی که این واقعه خواست اتفاق پیدا بکند از همان اول که در مدینه آمدند سراغ سیدالشهداء علیه‌السلام که از طرف یزید نامه آمده برای بیعت حضرت چه گفتند؟ حضرت در آن مجلسی که شرکت کردند و یک عده را بردند و گفتند هر وقت دیدید صدای من بلند شد بیایید در دارالحکومه چون مساله خطری است یک عده آن جا بودند آن حاکم مدینه وقتی نشان داد گفت که خلاصه تهدید شدید شما بر این که یا باید بیعت کنید یا این که مساله خطیری پیش آمد می‌کند، که حضرت در آن جا برخورد کردند و گفتند که اگر

تکه تکه بکنید بدن من را، بیعت را از من نخواهید دید. ببینید از همان موقع امام حسین علیه السلام عزت خودش را نشان می دهد خب امام حسین علیه السلام که یار ندارد سیدالشهداء علیه السلام که یاور ندارد مگر چه قدر دارد که در مقابل یک حکومت بخواهد قیام کند و بایستد ولی خودش دارد می گوید که تک و تنها هم که باشد این حالت عزت و مناعت را حفظ می کند یار داشته باشد برایش فرق نمی کند نداشته باشد تفاوت ندارد.

افرادی که با حضرت حرکت می کنند و می آیند دیگر آن جریانات مفصلی که اتفاق می افتد هزار نفر با حضرت می آیند تمام به این عنوان که این ها بیایند و حکومت را بگیرند و کوفه ادعای هماهنگی و بیعت با حضرت را می کند و حضرت قبول می کنند بعد یکی یکی همه این ها می روند می بینند خبری نیست ردّ می شوند هر کی به همان میزان باوری که در ذهنش نسبت به امام حسین علیه السلام داشت یکی، دو درصد بود از همان مکه گذشتند، یکی، ده درصد بود دو فرسخ راه آمد بعد رفت، یکی، پانزده

درصد بود یک مقداری دورتر، بالاخره آن هایی که تا نود درصد و نودوپنج درصد هشتاد درصد اینها بودند دیگر اینها هی خودشان را کشاندند تا شب عاشورا حالا هشتاد درصد که نه مثلاً سی یا چهل یا پنجاه درصد بیشتر که این طور نبودند تا شب عاشورا کشاندند شب عاشورا حضرت آن عزت و آن مناعت خود را که فان العزی لله جمیعا هست دیگر حضرت همه را ریخت رو، تمام را آمد برای افراد روشن کرد یک نفر اگر با من بماند فردا کشته خواهد شد می خواهید همه را الان نشانتان می دهم چه طوری کشته خواهید شد چه طوری به زمین خواهید افتاد چه مسائلی بر شما اتفاق خواهد افتاد، تمام این ها را خواهم گفت و آنها هم فهمیدند که مساله جدی است و امام حسین علیه السلام هم با کسی شوخی ندارد و حرف که می زند واقع است یعنی حضرت آن جا برای همه افراد گفتند که من حداقل از امامت را یک علم غیب که دارم، این را که دارم به شما می گویم عادی هم همین بود چند صد هزار نفر با سی هزار نفر چه کار می خواهند بکنند؟ در همان حمله اول تیراندازان در صبح، سی نفر افتادند، در

همان حمله اول که یک تیراندازی کرد از طرف
عمر سعد به طرف اصحاب امام حسین علیه السلام
همان لحظه اول سی نفر افتادند مگر چه قدر می ماند
یکی یک سنگ هم بزنند می افتند دیگر.

در آن شب عاشورا تمام افرادی که صددرصدی
بودند فقط ماندند همه رفتند حضرت یک غربال کرد
همه را ریخت یک چندتا اصحاب ماندند و چندتا
هم ملحق شدند این شد چی؟ این شد عزت، آن
عزت را سید الشهداء علیه السلام در شب و روز
عاشورا و آن جریانات به آن مرتبه اعلائی که فان
العزی لله تک و تنها مانده بود گفت دست بر نمی دارم
همین است و غیر از این نیست بیاید تکه تکه کنید.
می خواهید تکه تکه بکنید بکنید فرزند شیرخوارم را
می خواهید بکشید بکشید فرزند بزرگ سالم را
می خواهید بکشید دست بر نمی دارم حق این
است و رویش می ایستم و هرکسی هم می خواهد
مخالفت بکند بکند. آن چه که برای من مهم است
فقط الله و توحید است و این را نشان داد.

خب وقتی که این جریان انجام بشود برای

بازماندگان چه حالی پیش می‌آید دیگر اصلاً برای آنها رمقی و روحیه‌ای و توانی می‌ماند ولی وقتی که شما نگاه کنید می‌بینید همین حضرت زینب سلام‌الله‌علیها وقتی که وارد دارالاماره می‌شود چنان فریاد می‌زند که اصلاً همه جا ... وقتی که وارد دستگاه یزید می‌شود آن غل و زنجیر و آن بیابان‌ها و آن سختی‌ها و آن آمدن مردم و هل‌هله و شادی کردن و نمی‌دانم کف زدن و دست زدن ... الحمدالله همه کار کردند هرچه که لازمه انسانیت بود الحمدالله همه را نشان دادند واقعا عجیب است که انسان می‌ماند که این بشر به کجا می‌رسد.

چندشب پیش بود در یکی از مقالات می‌خواندم در یک مقاله از همان نشنال جغرافیا بود که مسائل دنیا و این‌ها را بررسی می‌کند یک چیز عجیب و جالبی به نظر آمد نوشته بود که در یکی از همین باغ‌وحش‌هایی که در کشورهای آفریقایی بود در آن جا (ظاهراً تانزانیا بوده) که با ماشین می‌روند نگاه می‌کنند یک مردی از ماشین می‌آید پایین و دفعتاً مورد حمله یک حیوان وحشی قرار می‌گیرد این حیوان شبه پلنگی بوده و خلاصه مشغول می‌شود آن

حیوان قوی و این هم چیزی دستش نبوده این زن و بچه‌این که هنوز در ماشین بودند بر سرشان می‌زنند و یک نفر که ماشین قبلی بوده با این که آنها چندتا مرد بودند یک نفر شروع می‌کند عکسبرداری کردن، تو را به خدا نگاه کنید این بشر قرن چهاردهم است که نیاز به پیغمبر ندارد، این فکر نیاز به پیغمبر ندارد، بشر امروزی عصر ژنتیک و چیزهایی که دارند می‌گویند این است، شروع می‌کند به عکسبرداری کردن و فیلم تکه‌تکه شدن یک انسان را کاملا می‌گیرد و وقتی سوال می‌کنند از آن‌ها که چرا شما به کمک نیامدید؟ می‌گویند خب فیلم ما حرام می‌شود ما همین را می‌توانیم ببریم به قیمت گزافی بفروشیم توجه کردید این انسان آن وقت نیاز به پیغمبر ندارد!، حالا او که حیوان است و درنده و وحشی و بالاخره طبیعتش طبیعت حیوان است کسی بر او ایراد نمی‌گیرد اما این انسانی که از آن حیوان حیوان‌تر است! گفتند برای چی؟ خب از این [فیلم] خیلی پول به من می‌دهند، یک انسانی که سازمان‌هایی که به اصطلاح حالا سازمان‌های

تلویزیونی هست می‌خرند و مدارک که پیدا می‌شود می‌گیرند خب این خیلی قیمت دارد حالا من این را بگذارم و بروم نجات بدهم بالاخره کشتش دیگر.

حالا شما واقعا این را مقایسه کنید با آن جریانی که در جریان کربلا برای سیدالشهداء علیه السلام پیش آمد چه فرقی می‌کند این آدم همان آدم است غیر از آن است شاید این هم بدتر باشد بالاخره با این وضعیت با این مساله.

همه نیاز به دستگیری و تربیت داریم و همه نیاز به امام داریم، امام معصوم، مسلمانان نیاز دارد، شیعه‌مان نیاز دارد، سنی نیاز دارد، مسیحی و یهودی نیاز دارند [بگوئید] نیاز نداریم همین فیلمبرداری است، تفاوتی نمی‌کند این‌ها از کره ماه نیامده بودند از همین کره زمین و ایشان از همین زن و مرد عادی متولد شده بود.

خب این جریانی که واقعا پیش آمد چه موقعیتی برای افراد باقی می‌گذارد اصلا دیگر روحیه نمی‌گذارد ولی شما نگاه می‌کنید می‌بینید وقتی وارد مجلس یزید می‌شود آن چنان این با صلابت وارد می‌شود آن می‌خواهد با آن صف‌آرایی که کرده امرای

لشکر و افراد آمدند دست به سینه ایستادند همه با شمشیر و نیزه ایستادند خودش هم در آن جا یک تختی نشسته بر مسند و نمی دانم تشت و سر سیدالشهداء علیه السلام را هم گذاشتند بیاید نگاه کنید عزت من را ببینید مگر شما نمی گوید ما اولاد پیغمبریم حالا چه کسی برتری پیدا کرد این تشت و این هم سر پسر پیغمبر و این هم وضعیت شما ولی اصلا حضرت زینب یک نهیبی **أمن العدل يا بن الطلقاء تحديريك حرائك و إمتك و سوقك بنات رسول الله صلى الله عليه و آله سبایا** یا این که **(وَ**

سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)^۲ خواهید دید که در روز قیامت چه کسی جلوست چه کسی عقب است یزید دید ای بابا ما آمدیم این همه زور زدیم این همه لشگر فرستادیم این همه افراد خودمان را به کشتن دادیم چه کردیم که شخصیت و موقعیت این ها را بکویم این ها چی شدند؟ ابدا ابدا چرا؟ حضرت زینب عزیز است به عزت خدا این بدبخت

^۱ ۱- اللهوف ص ۱۸۲

^۲ ۲- سورة (۲۶) الشعرا ذیل آیه ۲۲۷

بی چاره خیال می کند عزیز است [به ذلت دنیایی]، این عزیز است به ذلت الهی، ذلت الهی او را عزیز ظاهری کرده ولی آن چه که در حضرت زینب و در سایر افراد و در امام سجاد علیه السلام بوده عزت الهی بوده من در مدینه که بودم خدا را داشتم در مکه که آمدم خدا را داشتم در کربلا که حضور داشتم خدا را داشتم در طول سفر در غل و زنجیر بودم خدا را داشتم الان هم خدا را دارم هیچ تفاوتی نکرده، ببینید این را می گویند عزت، عزت یعنی احساسی که برای انسان حاصل می شود که آن احساس بر اصل و حقیقت و واقع مبتنی است که آن واقع عبارت است از همان موجود و مبدأ حی قیوم که تمام عالم هستی در اختیار اوست، او را ما داریم حالا ما دل خوش کنیم به یکی که پشت میز نشسته خب بابا یک کبریت بگذاری زیرش آتش گرفته یک کبریت بگذارید زیر صندلی خود صندلی با آقا دود می شوند حالا این عزت شد؟ با یک دوتا انتخابات آقا می رود کنار یکی دیگر به جایش می آید این عزت شد؟ با یک صحبت و یک دانه کاغذی که ده شاهی هم قیمت ندارد خب شاید قیمت داشته باشد الان قیمت دارد یک کاغذی

که با یک امضایی که می‌شود می‌رود کنار در خانه می‌نشیند باید بنشیند با خانم سبزی و عدس پاک کند تا حالا فلان کار و فلان کار را انجام می‌داده رتق و فتق و ما این هستیم و ما آن هستیم.

یک وقتی ما، خیلی وقت پیش زمان سابق تقریباً شاید حدود می‌شود بیست و پنج سال پیش بود که رفته بودیم یک جایی برای دیدن یک شخصی (یک استانداری بود) در یکی از شهرستان‌ها، من و دو نفر دیگر که همراه ما بودند همگی اهل علم بودیم، خب آن شخص نبود و ما آن جا یک ساعت نشستیم و بعد گفتند که ایشان می‌آیند رفته بودند یک جایی دیدن کنند و بعد آمدند و وقتی آمدند گفتیم خب حالا آمدند؟ گفتند: بله برویم ببینیم حاج آقا چه می‌گویند، گفتیم: بابا ما یک پنج دقیقه می‌خواهیم به ایشان بگوئیم فلان قضیه بشود یا نشود ما هم کار داریم بیکار که نیستیم که آمده‌ایم این جا اگر کار دارند و مشغله دارند بگویند اگر ندارند این بازیها چیست؟ خلاصه رفتند و الان که کم‌کم وقت نماز است گفتیم خدا حافظ شما، شناختیم شما را ما نیازی نداریم

برگشتیم و با این که از تهران رفته بودیم و چند ساعت هم راه بود برگشتیم و گفتیم خدا حافظ شما. بعد از مدتی، چند ماهی نگذشته بود که برکنار شد و خلاصه رفته بود یکی از دوستان در یک مجلسی دیده بود همین بنده خدا را که وقت نداشتند که پنج دقیقه وقت بدهند به کسی و گفته بود: "بروید ببینید چه می گویند و صحبتشان چی است" دوست ما او را دیده بود که یک نفر هم اعتنای به او نمی کند و همین آقای می خواهد با کسی حرف بزند همه سرشان را آن طرف می کنند این عزت دنیایی و این هم ذلت حقیقی.

این ذلت حقیقی همراه آن عزت دنیایی بوده، این مسکین نفهمیده و خبر ندارد که الان که تصور می کند عزیز هست ذلیل است و باید به خود بیاید نمی داند ولی خدا می گوید ان العزی لله جمیعاً عزت مال خداست کسی که عزت دارد نیازی به هیچ شیء دیگری ندارد او در مرام خودش منیع و در مناع خودش کریم است او در مرام خودش در مرتبه بلندبالایی قرار دارد و هیچ احتیاجی ندارد.

در این روح مجرد دوستان خوانده اند وقتی که آن

قضایایی که بعد از مرحوم آقای انصاری پیش آمد و یکی یکی افراد رفتند و بعضی از شیاطین واقعا من اسم آنها را شیاطین می گذارم آمدند و افراد را کنار زدند و بنده در آن زمان ها یادم هست که با تشکیل مجالسی و تهمت زدن هایی و غیبت هایی هی سعی در سست شدن عقاید و افکار می کردند، آن موقع من تقریبا حدود سنم هفت یا هشت سال بود ولی کاملا این مسائل و جریانات در ذهنم هست و من در همان زمان با همان هفت یا هشت سالگی تعجب می کردم وقتی که حال و هوای این ها و مجلس شان را و کیفیت صحبت شان را می دیدم با همان دوران طفولیت و صبابت خودم نمی توانستم کارهای آنها را بپسندم و تعجب می کردم که افرادی که دم از خدا می زنند این چه حرکاتی است که از آن ها سر میزند و این چه صحبت هایی است که می شود، چرا این قدر سبک و تو خالی و تهی این مسائل انجام می شود. این برای چی است؟ برای این است که در این مجلس عزت وجود ندارد در این جا ذلت است تهی است خالی و بی محتوا بودن است به هر وسیله ای

دست‌انداختن است و برای غلبه بر حریف از هر راهی استفاده بردن است این مال این است آن طرف مساله را نگاه کنید آقای حداد را نگاه کنید نشسته سرجایش روی تشکش می‌خندد به تمام این‌ها می‌خندد به تمام این‌هایی که تا به حال برایش نامه می‌فرستادند کربلا می‌آمدند برای زیارت در منزلش می‌آمدند شبهای جمعه در منزلشان دعای کمیل می‌خواندند نمی‌دانم در شب عرفه در همین منزل می‌آمدند دعای عرفه می‌خواندند می‌رفتند و می‌آمدند و الان می‌آیند کربلا و می‌روند و منزل ایشان نمی‌آیند می‌گویند آقا ما فلانی را در حرم دیدیم این جا نیامد؟ ایشان می‌گویند نه نیامد فلانی را از تهران آمده در حرم دیدیم نیامده؟ نه نیامده، حالا ما باشیم چرا عجب برویم دنبال چی شده مگر ما چه کار کردیم ولی ایشان همین طوری نیامده بلند می‌شود کارش را انجام می‌دهد دومی نیامده سومی نیامده چهارمی نیامده چلهمی نیامده، نیامده که نیامده این جا را ببینید که وقتی آن شخص از ایشان سوال می‌کند که سید محمدحسین میان آن‌ها دوستانی دارد (مرحوم آقا) و ما نگران این هستیم که

ارتباط آقا سید محمد حسین با آن افراد موجب تزلزل او بشود وقتی نگران است ایشان یک خنده‌ای می‌کند می‌گوید سید محمد حسین کوه است او که به این باده‌ها به لرزه در نمی‌آید بعد آن مقام عزت الهی را نشان می‌دهد می‌گوید او هم رفت که رفت، ببینید اصلاً در حالی که مرحوم آقای حداد می‌توانم قسم بخورم در آن موقع روی تنها کسی که فکر می‌کرد و با او ارتباط وثیق داشت و به عنوان پشت و پناه خودش به حسب ظاهر مدّ نظر داشت مرحوم والد بود، البته خب مرحوم والد سنشان زیاد که نبود حدود سی و پنج سالگی بین سی و پنج و چهل و اینها بودند در آن زمانی که این قضایا اتفاق افتاد بعد ایشان می‌فرماید سید محمد حسین هم رفت که رفت ما خدا را داریم ما در سر جای خود نشستیم او هم می‌خواهد برو برود تو هم می‌خواهی بروی برو حالا او نگفته می‌خواهی برو من می‌گویم تو هم می‌خواهی بروی برو این می‌شود چی؟ می‌شود عزت الهی این دیگر احساس ذلت نفس نمی‌کند تا برود دروغ ببندد چه نیازی به دروغ دارد؟ این دیگر

احساس خلاء نمی کند تا برود تهمت بزند با تهمت طرف را برگرداند که در افکارش تجدیدنظر و فکر بکند این دیگر نیازی به تشکیل جلسه تا دو بعد از نصف شب ندارد که افراد را جمع کند به آن ها خط و خطوط و نقشه ها و برنامه ها را بخواهد مطرح بکند نشسته سرجا و می خندد ما خدا را داریم امروز می گذرد فردا می آید فردا می گذرد پس فردا می آید تو هم که داری این حرف را می زنی تو هم بلند شو برو درست، لذا مرحوم آقا می فرمودند در روح مجرد اگر این روح مجرد را کلمه به کلمه بخوانید نه پاراگراف به پاراگراف کلمه به کلمه ببینید ایشان در انتخاب این کلمات چه اهدافی را پیگیری می کردند ایشان می فرمایند او عزیز بود به عزت الهی این خیلی عجیب است یعنی او دیگر به عزت خدا که فان العزى لله جميعا او در مصدر و مبدأ و منشاء عزت خود را غرق کرده بود یعنی غرقه دریای عزت الهی شده بود یعنی چی؟ یعنی یک اقیانوس را من دارم تو از یک جرعه آب مرا می ترسانی؟ تو از یک لیوان مرا می ترسانی؟ حالا یک لیوان فرض کنید کنار ساحل شما بگذارید و به دریا بگوئید تو باید سرتعظیم در

مقابل من فرود بیاوری تا این یک لیوان را بریزم
رویت می گوید برو بابا رودخانه رودخانه دارد از من
می رود طوری نیست حال بنخواهم سر تعظیم به یک
انگشتانه و به یک استکان فرود بیاورم؟

این عزت عزتی است که خدا برای سالک در نظر
گرفته این است مساله این را می خواستم امروز
خدمت رفقا و دوستان بگویم این عزت عزت راه
الهی و سیرالهی و سلوک الهی است و این برای
سالک ناموس است ناموس انسان [یعنی] کسی که
انسان نمی خواهد او را در معرض و در اختیار همه
قرار بدهد ناموس انسان چیست؟ فرض کنید آن
پولی است که انسان در بانک می گذارد در صندوق
می گذارد شما وقتی که یک جواهری داشته باشید
بسیار گران قیمت آن سفته و چک ها و پولهایی را که
داشته باشید نمی خواهید کسی از او اطلاع پیدا بکند
چه کار می کنید؟ می روید یک صندوقی می خرید
صندوق باید نسوز باشد و این قدر ثقل داشته باشد
ده تا قفل و رمز برایش درست می کنید به هر مقداری
که مساله ای که آن توست مهم تر باشد قفل را به آن

اضافه می‌کنید در را بیشتر می‌بندید رمز را اضافه می‌کنید از دسترس دیگران دور نگه می‌دارید خبرش را هم حتی به دیگران نمی‌دهید حتی به دیگران نمی‌گویید من یک چنین صندوقی را دارم چرا؟ چون مساله حساس است گاهی اوقات شده که به نزدیکترین افراد خود آن چه را که مربوط به این مساله است در اختیار نمی‌گذارید.

یک وقتی یادم است خدا رحمت کند مرحوم پدر بزرگی داشتیم مرحوم حاج آقا معین شیرازی مرد خوبی بود مرد بزرگی بود مرد بی‌هوایی بود مرد بااخلاصی بود و در اواخر عمرش هم حالاتش تغییر پیدا کرده بود و در افکارشان آن طوری که من احساس می‌کردم یک تغییر و تحولات به اصطلاح بسیار بسیار پسندیده و مفیدی صورت گرفته بود نسبت به مطالبی را که با مرحوم آقا در زمان حیاتشان در حال گفت‌وگو و محاوره بودند ایشان یک وقتی برای من نقل می‌کرد می‌گفت در زمان سابق در همان زمان‌های خیلی سابق که در تهران تاکسی کم بود، ایشان هم منزلشان میدان امام حسین بود که آن موقع در همان زمان سابق میدان فوزیه می‌گفتند و بعد

تغییر کرد به میدان ... تا الان که میدان امام حسین است، می گفتند که سوار اتوبوس شده بودم که بیایم برای یکی از منبرهایی که داشتیم بعد یک معمم دیگری هم سوار شد منتهی جوان تر یک زن باحجاب و چادری و خیلی پوشیده‌ای سوار شد و آمد آن طرف به اصطلاح نشست بعد یک مرد و زن بی حجاب و از این قرطی‌ها هم سوار شدند و آن‌ها هم آمدند این مرد شروع کرد این خانم را دست انداختن و به این آقا گفت، توجهش به این آقا بود ولی منظورش همین خانمی بود که محجب و باحجاب بود گفت که آقا این‌ها چی هستند که این‌ها چادر می اندازند کیسه و گونی می اندازند سرشان؟ این بهتر است یا این که کنار نشسته رو کرد به این که معلوم نبود کی بود لابد جزو همین اموال بین‌المللی بوده گفت: این بهتر است یا این که الان فرض بکنید این طوری است؟ نگاه کنید به این خوبی و این حرفها و .. کدام بهتر است؟ ایشان گفت ما ساکت شدیم و حرف نزدیم و آن آقایی که بعد با ما سوار شد و معمم بود او یک مقدار خوش صحبت تر و

مقداری رویش بازتر بود آخر بالاخره هر حرفی را هر کسی نمی‌تواند بزند بایستی که قابلیت هم باشد گفتش که آقا من یک سوال از شما می‌کنم این ماشین‌هایی که الان دارند می‌روند (آن موقع پرده می‌انداختند پشت شیشه) گفت چرا این‌ها پرده می‌اندازند؟ یارو گفت این خصوصی است دیگر و پرده انداخته گفت چرا در این اتوبوس پرده نیانداخته‌اند؟ گفت خوب این عمومی است گفت خب همین دیگر، این خانم خصوصی است فقط مال شوهرش است این خانم عمومی است این برای همه است، این مثل اتوبوس می‌ماند که سی یا چهل نفر سوار می‌شوند و همه می‌بینند، می‌گفت او اولین ایستگاه پیاده شد همین آقا تمام این‌ها چهل یا پنجاه نفر اتوبوس شروع کردند به این‌ها خندیدن و دست انداختن، یاد یک قضیه‌ای افتادم او دیگر خیلی عجیب است انشاءالله خصوصی باید نقل کنم آن یک بنده‌خدایی برای مرحوم آقا نقل می‌کرد.

عرض کنم حضورتان این مساله ناموس، آیا دیده شده مردی بلند شود ناموس خود را در مجالس ببرد به مردها نشان بدهد فرض کنید مردهای غریبه و

آلوده چشم‌های آلوده؟ اگر این کار را بکند کیست؟
آن معلوم می‌شود این توجهی به این مساله و نکته
ندارد در درون خودش نتوانسته است این مساله
حفظ و حراست را بیاید مورد توجه قرار بدهد به
چشم‌های ناپاکی که در این جا ممکن است مورد
تعرض قرار بدهند نسبت به آن‌ها توجه ندارد آن
صحبتی که دیروز بنده کردم دوستان آن صحبت را
توجه کنند و در آن جا دیروز عرض کردم مساله
ارتباط بین زن و مرد فقط در مساله صحبت و نشستن
و رو در رو قرار گرفتن و خندیدن نیست حتی در
بودن، این مفاصد و تأثیرات سوء در نفس ایجاد
خواهد شد ارتباطی که بین زن و مرد ارتباط سوء
ممکن است در نفس حاصل بشود آن ارتباط مثال
است ارتباط در فکر و ذهن است و چه بسا این که
مرد و زن در کنار هم باشند و صحبتی بین آن‌ها رد
و بدل نشود ولی آن تأثیرات سوء از نفس غیر صالح
و پلید و تاریک نفوذ کند و چون نفس زن نفس
لطیف و ظریفی است بتواند تحت تأثیر قرار بدهد.

لذا این مساله که متأسفانه خیلی جاها دیده

می‌شود در میان مردم که به این مطالب توجه نمی‌کند همه این‌ها ناشی از این می‌شود که ما در بی‌خبری از این نکته و مساله قرار داریم که برای ما هیچ فرقی نمی‌کند حالا مردی ببیند نبیند با مردی صحبت بکنیم حالا چیزی نشده طوری نشده احساسی نکردیم دیگر نمی‌دانیم این که ما الان احساس نمی‌کنیم چون بیمار و مریض هستیم احساس نمی‌کنیم چون بی‌هوش هستیم یک آدمی را وقتی می‌خواهند عملش بکنند بیهوشش می‌کنند یا حداقل سرش می‌کنند سرّ موضعی می‌کنند آن قسمت را بعد چاقو می‌زنند وقتی که سرّ می‌کنند حتی شما چاقو زدن را احساس نمی‌کنید که کی چاقو خورد و کی تمام شد و سوزن خوردن را شما احساس نمی‌کنید که دارد بخیه انجام می‌شود که این را انسان احساس نمی‌کند این هم همین طور است ولی وقتی این سر برطرف شد وقتی این بی‌هوشی از بین رفت و انسان به هوش آمد آن موقع فریادش به هوا می‌رود چرا فریادش به هوا می‌رود؟ چون تازه متنبه شد، تازه زنگ خطر به صدا درآمد که چه بر سر او آوردند، چاقو برداشتند به کجایش زدند کجا را

قطع کردند کجا را بخیه کردند چه مسائلی اتفاق افتاده؟

انسانی که در راه خدا حرکت نمی‌کند ربات است، دیروز عرض کردم ربات است ربات هرکاری بهش بگویید می‌کند از این رباتها هستند که درش باطری می‌گذارند و کنترل می‌کنند مجسمه است خم می‌شود رکوع می‌کند بلند می‌شود به سجده می‌رود دوباره کلید را می‌زنی می‌نشیند حتی یک نواری درش می‌گذاریم صحبت می‌کند ولی اگر شخصی نبیند خیال می‌کند ...

ما یک وقتی در یک جا دعوت داشتیم دعوت افطار بود یک مرتبه من دیدم یک بچه‌ای تقریباً سنش می‌خورد به ده یا دوازده ساله صحبت می‌کند من گرسنه‌ام چرا بهم غذا نمی‌دهید چرا دیر کردید چرا سفره را پهن نمی‌کنید گفتم این کی است این جا؟ به ما خندیدن و نگفتند آخر گفتند پشت سر را نگاه کن پشت سر را نگاه کردم دیدم یک مرغ است یک مرغ نمی‌دانم اسمش چی بود از این مرغهای سیاه بود و نوک قرمز داشت این آن جا دارد حرف می‌زند و یک

چیزهای دیگر هم می‌گفت از این چیزهایی که یادش می‌دهند من متوجه نشدم که این مرغ و حیوان است و مثل یک پسر بچه ده یا دوازده ساله داشت صحبت می‌کرد چرا سفره را پهن نمی‌کنید چرا غذا نمی‌آورید من گرسنه‌ام بعد می‌گفت می‌زنمتان اگر نیاورید تهدید به کتک هم می‌کرد بعد ما نگاه کردیم دیدیم ایشان تشریف دارند، حالا شما اگر نبینید خیال می‌کنید چی است؟ خیال می‌کنید یک بچه است و دارد صحبت می‌کند این ربات هم وقتی صحبت می‌کند وقتی آن نواری که دارد به صدا درمی‌آید ما خیال می‌کنیم انسان است این انسان، انسان نیست، شبه انسان است حرکات انسان را در می‌آورد رفتار او رفتار انسان است ولی مغز و حقیقت و فکر ندارد. ربات، فکر ندارد فکر نمی‌کند این اعمالی را که انجام می‌دهد از روی اراده و اختیار این‌ها را انجام نمی‌دهد این می‌شود چی؟ می‌شود مجسمه ما نگاهش و بی‌توجه ردّ می‌شویم و توجه نمی‌کنیم.

این رفتاری که امروز در میان ما رایج است و ما نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت هستیم و نسبت به آن‌ها توجه نداریم ارتباطی که بین زن و مرد است

صحبت‌ها و سخنرانی‌هایی که هست مصاحبه‌هایی که هست مرد دارد صحبت می‌کند یک زن باید بیاید بغلش بنشیند مصاحبه کند چه دلیلی دارد؟ خب چرا مرد نمی‌نشیند بغلش با هم صحبت بکنند؟ این چه قضیه‌ایی است که فرض بکنید یک مرد که می‌خواهد راجع به یک مسائلی مصاحبه بکند پزشکی مصاحبه بکند اجتماعی مصاحبه بکند بسیار خوب همه این‌ها خوب و مفید ولی آن کسی که مصاحبه می‌کند چرا باید زن باشد؟ وقتی که زن دارد صحبت می‌کند بسیار خوب با زن‌ها باید زن صحبت بکند باید هم این‌طور باشد نسبت به مسائل حالا فرض کنید مسائل خانوادگی باشد آشپزی و خیاطی باشد مسائل اجتماعی باشد مسائل مربوط به کودکان و مسائل زنانگی باید زن صحبت کند ولی چرا باید یک مرد بنشیند باهاش صحبت کند؟ چه دلیلی دارد بالاخره این از کجا نشأت می‌گیرد؟ چرا کسی که به یک چنین منظره‌ای نگاه می‌کند نباید از خود سؤال کند که آن دلیلش چیست؟ آیا دلیل این که صرفاً تنوع است کافی است؟ آیا دلیلی که آورده می‌شود که

بالاخره یک حال و هوا داده می‌شود این مناسب است؟ زبنده خانواده‌های متدین توجه کنید خانواده‌های عفیف و نجیب و باحیا و خانواده‌هایی که حرمت دیانت و انسانیت و حرمت و کرامت انسانی خود را می‌خواهند حفظ کنند، این است که با این مناظر و مسائل روبرو باشند؟ این تصاویر را ببینند؟ و غیر از این‌ها و مسائل دیگر را؟ این است یا این که نه آن حرمت باید محفوظ باشد خب می‌گویند ما نگاه می‌کنیم و طوریمان نیست، ما نگاه می‌کنیم چیزی نمی‌فهمیم، ما نگاه می‌کنیم ...، ولی اگر همین فرد در موقعیت تربیتی قرار بگیرد و در آن وضعیت مناسبت مداوای نفس و روح قرار بگیرد بعد از گذشت بیست روز بعد از گذشت چهل روز، باز هم می‌گوید در من اثر نمی‌کند؟ یا آن موقع دیگر اثر می‌کند چی شده؟ چه قضیه‌ای اتفاق افتاد؟ وزن شما کم شد؟ که کم نشده، افکار شما نسبت به مسائل کلی حالا تغییر پیدا کرده؟ نه آنها هم فعلا هنوز مساله‌ای اتفاق نیفتاده چه قضیه‌ای در این جا اتفاق افتاد که الان می‌گویید من خوشم نمی‌آید نگاه کنم؟ قبلا پیچ را باز می‌کردید و پا را هم می‌انداختید

روی آن پا می‌نشستید قشنگ تماشا می‌کردید و گوش می‌دادید و چه بسا به مرد هم بیشتر از زن نگاه می‌کردید یا مرد باشند. حالا مردها را بردارید یک امتحان و تست کنید وقتی در یک قضایای هم مرد و زن هست به مردها بیشتر نگاه می‌کنند یا به زن؟ خوب هر دو دارند حرف می‌زنند چرا به او چشمت را انداختید؟

این که عرض می‌کنم مطالبی است که به من رسیده، از خودم در نمی‌آورم زن به من نامه می‌دهد که وقتی من و شوهرم نشستیم در پای تلویزیون، او به جای این که به مرد نگاه بکند به زن نگاه می‌کند بهش گفتم خوب تو به کی نگاه می‌کنی؟ می‌گوید خوب من هم به مرد نگاه می‌کنم خوب این به آن در، دیگر مشکل نداریم چه جهتی است؟ آخر ما که نمی‌توانیم آن چه را که خدا در ما قرار داده از بین ببریم، من مثل شما و شما مثل من و ما مثل بقیه تفاوتی نداریم همه ما از غرائض یکسان برخورداریم، همه ما از صفات و اندوخته‌های یکسان برخورداریم، آن‌ها را باید اصلاح کنیم در راه

صحیح به کار ببریم تا آن ها را به فعلیت و نتیجه
برسانیم انجام ندهیم باختیم و می افسیم و به مسائل و
به مطالب دیگر کشیده می شویم، من وقتی که
می گویم تلفن منزلتان زنگ می زند تا گوشی را
برمی دارید می فهمید یک مرد است بگذارید زمین
نگاه نکنید که این چه کسی است چون می دانم چه
مسائلی بعد از این اتفاق خواهد افتاد، این آقا مال
هزار و چهارصد سال پیش است! این آقا حرف های
عهد دقیانوس را می زند! نه، انجام بدهید، مساله ای
نیست، بکنید، نتایجش را ببینید، که البته می بینیم!
می بینیم که به چه مسائلی مبتلا می شویم و در این
قضیه دیگر بین یهودی و نصرانی فرقی نمی کند دیگر
بین مسلمان و شیعه فرقی نمی کند دیگر بین سالک
و غیرسالک فرقی نمی کند، دیگر آخرین مطلب را
گفتم چرا؟ چون همان غریضه ای که در یهود و
نصارای است همان در ما هست همان مسائلی که در
آن جا هست همان مسائل در ما هست، همان
خواست های که در آنها هست در ما هم هست،
فرقش این است به ما گفتند کنترل کن به او گفتند نه
برو هر کاری خواستی بکن مساله ای و مشکلی

ندارد.

این حالتی که برای انسان حاصل می‌شود بواسطه سلوک، سلوک می‌گوید در این جا انجام بده در آن جا نده، با این حرف بزن با او حرف نزن، این جا برو آن جا نرو، این جا بنشین آن جا نشین، همین سفره‌های مختلطی که امروزه می‌گویند این حرفها از کجا درآمده شاهد عینی برای خود بنده گفتم که من عمداً بر سر یک سفره مختلط نشستم دیدم مردهای که در سر آن سفره هستند به همه جا نگاه می‌کنند غیر از غذایشان، خودش برای من این مساله را گفت آن وقت می‌گویند آقا این حرفها را از کجا درآوردی بنشینیم و خوش باشیم، این بدش می‌آید آن خوشش می‌آید و داریم غذا می‌خوریم، کاری نمی‌خواهیم بکنیم نه می‌خواهید

این ها جهاتی است که از ابتدا انسان را می‌آورند و در یک برنامه پروگرامه می‌کنند و در یک کانال، کانالیزه می‌کنند و در یک چهارچوب قرار می‌دهند تا آن صفاتی که جهت ضعف ما نسبت به مرتبه کمالی هست، آن صفات در محدوده قرار بگیرد و قدرت

سر باز زدن و اظهار وجود کردن پیدا نکند، در قبالش این قوایی که قوای رشد دهنده ما است این ها بیاید و بپوشاند و انسان را به یک مرتبه‌ای برساند که دیگر آن صفات به طور کلی قابلیت برای عرض اندام را نداشته باشند.

وقتی که انسان دکتر می‌رود چه کار می‌کند؟ چه علتی باعث می‌شود انسان مریض بشود؟ در بدن انسان قوایی است که اسمش را گذاشتند سیستم ایمنی از آن طرف در بدن انسان هم میکروب‌های دیگری هست که این میکروبها و ویروسها یا از راه هوا وارد بدن و ریه و خون می‌شود یا از راه غذا و آب وارد بدن می‌شود الان تمام افرادی که در این جا نشستند همه این ها هم از نظر سیستم ایمنی دارای استعدادهایی هستند و هم از نظر میکروب و ویروس وامثال ذلک هزارویکی دارند، در همین دهانی که من الان صحبت می‌کنم پانصدوپنجاه میکروب وجود دارد، همین الان، با این که من سالم هستم و به ظاهر مریض هم نیستم، پانصدوپنجاه نوع باکتری در این دهان من الان از وجود دارد درست، خب همه این ها آماده برای فعالیت هستند در همین معده صدها

هزار باکتری وجود دارد که یکیش می گویند اگر فعال بشود باعث زخم معده می شود، همان هلیکوباکتری، بقیه همه آنها هست درست، این سیستم سیستم ایمنی از آن طرف این علل و عوامل صدمه زننده و از بین برنده و مریض کننده هم از یک طرف، اگر بدن ما در وضعیتی بود که خالی بود البته بسیاری از این میکروبها برای بدن ضرورت دارد، تصور نکنید همه اش ضرر دارد، نه خیلی از آن ها مفیدند، اگر وضعیت بدن ما به نحوی بود که فقط سیستم ایمنی وجود داشت و دیگر از این میکروبها خبری نبود، خوب ما دیگر مشکلی نداشتیم هر غذایی را می خوردیم در هر وضعیت قرار می گرفتیم برای ما وجود شرایط متفاوت دغدغه خاطری به وجود نمی آورد ولی از آن جایی که خدای متعال ما را این طور خلق کرده و نمی توانیم هم خودمان را عوض کنیم نمی توانیم هم خودمان را تغییر دهیم هوایی که الان داریم استنشاق می کنیم نمی توانیم عوض کنیم غذایی که داریم می خوریم نمی توانیم تغییر دهیم ارتباطی که داریم نمی توانیم آن ارتباط را تغییر و

تحول درش ایجاد بکنیم، پس بنابراین باید شرایط زندگی و تغذیه خود را به نحوی قرار بدهیم که آن سیستم ایمنی همیشه بر این فعالیت میکروب‌ها و ویروس‌ها غلبه داشته باشد اگر این غلبه از بین رفت مریض می‌شویم یعنی آن می‌آید رو سیستم ایمنی را کنار می‌زند و می‌آید رو رسیدیم به دادش می‌رسیم، نرسیدیم در عرض دو ساعت دیفتری خفه‌مان می‌کند در عرض شش ساعت یک پیچیدگی روده ما را از بین می‌برد هیچ برو و برگرد هم ندارد این نحوه و این شیوه را که خدا قرار داده راهش را هم برای ما قرار داده.

الان سیستم ایمنی جامعه ما سیستم ایمنی ناقص است، مردم را شما نگاه کنید در ارتباطاتشان جامعه را ببینید دیگر صدای همه درآمده، جامعه را ببینید وضعیت تبلیغات را ببیند کیفیت ارائه مسائل را ببینید، فیلم‌ها را ببینید نمی‌دانم نقش و نگارها را ببیند اوضاع را ببینید، این وضع آیا وضعی است که انسان با این وضع زندگی کند و بعد بتواند دو رکعت نماز با حضور قلب بخواند؟ این دیگر امکان ندارد، بله، ممکن است بگوییم نماز فرقی نمی‌کند.

این مساله را اتفاقاً همین دیروز من گفتم این جا هم جایش است بنده رفته بودم دیدن یکی از ارحامان صحبت شد بعد به اصطلاح یک فردی است تا حدودی امروزی و این ها من این مساله را مطرح کردم که چرا فلانی رفته در بلاد کفر و امثال ذلک؟ گفت چه اشکالی دارد؟ بعد ایشان رو کرد به من و گفت رفتن در آن جا را در صورتی شما باید این مساله را مورد نظر قرار بدهید که با بودن خود شما در یک چنین محیطی مثل قم و اینها، این ها با هم ارزیابی بشود ببینید مغلطه چیست؟ آن مغلطه‌ای که امروزه مطرح می‌کنند، آن افرادی که می‌گویند این حرفها چیست؟ آن افرادی که می‌گویند انسان باید در یک چنین جامعه‌ای زندگی بکند، آن افرادی که می‌گویند انسان باید اگر مرد و مردانه است و راست می‌گوید باید برود فرض کنید در آنجا و الا آمدن در حسینیه و مسجد و امامزاده و این ها فایده‌ای ندارد این مغلطه و اشتباهی که الان دارد می‌شود ببینید از کجا نشأت گرفته، همه‌اش از راه در رفتن است می‌خواهد طرف بهش خوش بگذرد لاابالی باشد

می‌رود این کار را می‌کند والا هیچ مساله‌ای نیست
گفت بودن با آن‌ها مهم نیست مهم این است که شما
در آن جا باشید و آن حال را داشته باشید درست شد
گفتم من یک سوال از شما می‌کنم، شما تا به حال
شده که بروید حالا می‌خواستم یک مثال دیگر بزنم
گفتم نه آن یک مقدار مؤدبانه‌ترش را می‌گویم گفتم
شما گاهی اوقات که از منزل می‌آید بیرون آن کنار
منزلتان جوب آب هست یا نه؟ خب چرا نمی‌روید
در آن جوب آب که آب فاضلاب و کثیف است چرا
آن جا نمی‌روید؟ چرا به جای این که بروید حمام به
جای این که در این حمام با آن وان تمیز و با این در
و دیوار نظیف که دارد برق می‌زند و زیر دوش و با
این شوینده‌های کذایی که حضرت‌عالی سفارش
می‌دهید از کجا و کجا برایتان بیاورند، بروید در این
جوب به‌به لباس را درآورید و خودتان را بشوید و
حسابی صفایی بدهید سر و پا را و بیاید لباستان را
بپوشید و بیائید؟ گفت این چه ربطی به این دارد؟
گفتم خب هنر داری، هنر به این می‌گویند به جای
رفتن در حمام و به جای باز کردن آب اگر هنر داری
بلند شو برو آن جا همان طوری آن جا خودت را بشو

و الا رفتن زیر آب و تمیز آمدن که هنر ندارد بنده هم بلند می شوم می روم لباسم را درمی آروم زیر دوش به این خوبی قشنگ خودم را نظیف می کنم با شامپو و صابون و امثال ذلک خودم را براق می کنم این که هنر نیست هنر آن است اگر می خواهی انجام بدهی بعد گفتم این مساله اشتباه است که شما فکر می کنید اگر ما در یک وضعیتی بودیم که رفتن ما آن جا با بودن ما در این جا فرقی نداشت آن موقع ما حرف نداشتیم و مساله ای نبود اگر ما در یک وضعیتی بودیم که یک بیماری اپیدمی که می آمد در این جا نیازی به واکسن و قرص نداشتیم ...

من در یکی از این سفرهای آفریقایی که رفته بودم هر دفعه که ما می رویم آن یک هفته اول به ما از این قرص های مالاریا می دهند من گفتم که خب چی است انسان نمی خورد گفتند نه شما باید حتما بخورید والا ممکن است اتفاقی بیفتد خب حالا من بلند شوم بیایم آن جا بگوییم نه مرد و مردانه اگر من راست می گویم همین جا هستم و قرصها را نمی خورم خب می گویند آدم احمقی هستی، یا مثلا

اگر وبایی می‌آید واکسن نزنم بگویم مرد آن کسی است که در مقابل وبا بایستد و در مقابل جزامی بایستد و هیچ طوریش نشود می‌گویند این آدم دیوانه است از نظر پزشکی و بهداشت به این دیوانه می‌گویند مردانگی و انسانیت و شجاعت نمی‌گویند، می‌گویند جنون و این دیوانه است.

اگر من در یک وضعیتی بودم که بله بودن در این جا و در این مکان با رفتن در جایی دیگر برای من تفاوتی نداشت آن موقع من این سخن را نمی‌گفتم صحبت من الان در شرایطی است که من در آن شرایط زندگی می‌کنم حیات دارم نمازی که در آن جا می‌خوانم با نمازی که در این جا می‌خوانم فرق می‌کند قرآنی که در آن جا می‌خوانم هر دو قرآن یکی است هر دو نماز یکی است ولی آن نماز با این نماز زمین تا آسمان فرق می‌کند، آن قرآن با این قرآن تفاوت می‌کند این مال چی است؟ این مال همین است.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: سکونت در بلاد کفر حرام است مال این است به خاطر همین است من که هنوز در راه هستم و حرکت نکردم و هنوز آن مراتب

استعداد من به فعلیت نرسیده و واکسینه نشده‌ام نسبت به پدیده‌ها و فضا و جوّ و محیطی که در آن جا هست و قطعا این مطالب در من و روح من و نفس من تأثیر می‌گذارم من دیگر نمی‌توانم بگویم مرد و مردانگی آن کسی است که برود آن جا و الا بودن در این جا هنر نیست شما به آن مرتبه برس هر جا خواستی بی‌اجازه من دیگر برو، شما برس اشکال ندارد ولی اگر نرسیدی و رفتی و به هلاکت افتادی لا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ خودت را دیگر ملامت کن چرا؟ چون گفتند نرو.

این‌هایی که عرض می‌کنم تجربه‌هایی است که برای خود بنده پیش آمده این طور نیست که در کتاب خوانده باشم اتفاقا در سفری که پارسال بنده داشتم در بعضی کشورها این قضیه یادم است شب آخری که بودیم در همین شهرها من رو کردم گفتم که این نتیجه‌ای که برای ما در این بود می‌خواستم بپرسم بینم حال و هوایشان چه طور است به اصطلاح چه نظری دارند چه برداشتی از این مساله کردید؟ همه بالاتفاق گفتند، که یک روز بودن در کشور خودمان

در ایران را به تمام اینها و زرق و برقها و
نمی‌دهیم گفتم حالا فهمیدید که پدرم وقتی می‌گفت
که در این جا نباید باشید مال چی است؟ مال همین
است خب حالا فرض کنید این حرف را خیلی‌ها
می‌گویند خب ما این نماز را آن جا هم می‌خواندیم
این روزه را هم می‌گیریم خب ما آن جا قرآن هم
می‌خوانیم فوقش موقع حج هم شد حجه‌مان را هم
انجام می‌دهیم وجوهاتمان را هم و خمس و این‌ها
را هم حساب می‌کنیم خب دیگر مساله‌ای نداریم بله
شما مساله‌ندارید چون شما مریضید چون شما
بیهوشی می‌گوی مساله ندارم ولی منی که احساس
می‌کنم ناقصم و نیاز به تربیت و مراقبت دارم، من
می‌فهمم که بین این جا و بین آن جا زمین تا آسمان
فاصله است، آن جا انسان نماز را می‌خواند ولی مثل
ربات نماز می‌خواند، نفس می‌کشد اکسیژنی که در
آن جا هست از اکسیژنی که در این تهران آلوده، که
من هر وقت می‌آیم سردرد می‌گیرم الحمدلله ما قم
هستیم و از این یک نعمت برخورداریم که دیگر
فضای آلوده مصرف نمی‌کنیم اکسیژنی که فرض
کنید دو ساعت من یادم است که در یک روز عصر

من حرکت و راهپیمایی کردم به مقدار بیست دقیقه
این قدر برایم فضا بود ولی نفس که می‌کشد انگار
این نفس آلوده و مسموم است فضا آلوده و مسموم
است فضا فضایی است که نمی‌خورد با کسی که
می‌خواهد در حرکت باشد جور در نمی‌آید فضایی
که با کسی که می‌خواهد خودش را معالجه کند جور
در نمی‌آید در حالی که بقیه می‌روند و می‌گویند آن
جا نماز می‌خوانیم این جا هم می‌خوانیم آنجا قرآن
می‌خوانیم اینجا هم می‌خوانیم مشکلی نیست این
مال چی است؟ این مال این مساله است که آن حالتی
را که باید ما مورد توجه قرار بدهیم از آن حالت
غفلت شده از آن حالت دیگر مساله بیرون آمده.

بنابراین در مساله سلوک، سلوک آن عزت و
شرافت و کرامتی را به انسان می‌دهد که لازمه او این
است که انسان چشم از همه چیز می‌بندد از دنیا و
اعتبارات می‌بندد، از اتکا به این و آن می‌بندد، از غنی
شدن می‌بندد، از ریاست رسیدن می‌بندد، می‌فهمد به
یکی از این چیزها رسیدن یعنی چی؟ دیگر امروزه
این مسائل برای همه روشن است نیازی به صحبت

ندارد این قضایا دیگر روشن است از رسیدن به حطام دنیا می‌بندد وقتی که انسان در مکتب اولیاء الهی قرار بگیرد می‌بیند مکتب آن‌ها مکتب عزت و مناعت است مکتب شرافت است فقط خدا و رضای خدا را می‌بینند به هیچ چیز دیگر توجه ندارند و این را به عنوان یک امر حیاتی و ناموس برای خودشان می‌دانند.

وقتی که یک سالکی در یک چنین موقعیتی هست دیگر چه نیاز دارد به این که این مساله را به این و آن گسترش بدهد؟ چه نیاز دارد بلند شود برود در خانه همسایه را بزند تو را به خدا بیایید سالک بشوید؟ چه نیاز دارد بلند شود برود عمه و خاله و دخترخاله و دخترعمه بگوید شما بیاید سالک بشوید؟ چه نیاز دارد که این فکر خودش را منتشر کند و به این طرف و آن طرف؟ خودمان را داشته باشیم، جهنم، هرکی آمد هرکی نیامد به ما چه؟ هرکی خودش می‌داند مطالب در همه جا پخش شده و پخش هم خواهد شد هرکی بخواهد می‌آید و هرکی بخواهد نمی‌آید و هرکی بخواهد مسخره خواهد کرد.

در زمان مرحوم آقا یک وقتی ایشان کتابی را
تالیف کرده بودند و بعد مشکلاتی پیدا شده بود یک
وقتی من با ایشان جایی می‌رفتم گفتم آقا نسبت به
این کتاب شما خیلی ایرادها شده ایشان فرمودند آقا
سیدمحسن ما که این کتاب را برای اینها نوشتیم که
حالا دارند مسخره می‌کنند ما این کتاب را نوشتیم
برای آن‌هایی که عقل داشته باشند، از اولی که این
کتاب را نوشتیم می‌دانستیم یک عده دارند مسخره
می‌کنند، از اول که این صحبت را می‌کنیم می‌دانیم
که یک عده مسخره خواهند کرد خب پس نباید
بگوییم؟ حالا که مسخره می‌کنند دیگر دهانمان را
ببندیم؟ حالا که مسخره و استهزاء می‌کنند حالا که
نیشخند و طعنه می‌زنند آقا این حرف‌ها چیست؟
این چرت‌وپرت‌ها چی است؟ این‌ها مال عهد بوق
و دوغ است این‌ها چیزهای من‌درآوردی است از
اول ما می‌دانیم این افراد هستند و دست‌هم
برنمی‌دارند این را می‌دانیم حالا آدم عاقل در یک
چنین شرایطی برای این‌ها می‌نویسد خب این که
دیوانه است خب تو که می‌دانی کتابی که داری

می نویسی مسخره می کند برای این می نویسند برای
اینکه مسخره می کند می نویسی؟ صدسال بکنند این
قدر مسخره بکنند که دیگر اشباع بشود کتابی که
ایشان می نوشتند، کتابی را که بزرگان می نوشتند،
سخنی را که بزرگان می گفتند، دستورالعمل هایی که
آن ها می دادند برای کی بود؟ برای عقلا بود نه برای
مسخره کنندگان، نه برای آن هایی که استهزاء
می کنند، نه برای آن هایی که فقط به دنبال بهانه
می خواهند بگردند، نه برای آن هایی که حرف
صحیح انسان را نصفش را می گیرند و نصف
دیگرش را چاپ می کنند، نه به خاطر آن هایی که
خیانت می کنند، برای کیست؟ برای آن هایی است
که خدا عقل و سرشت و فطرت به آن ها داده فقط
منتظر این هستند که مطلب را بگیرند و عمل کنند
چشمشان را ببندند و به هیچ کس کار نداشته باشند،
برای این ها قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه هم
برای این ها آمده روایات اهل بیت علیهم السلام هم
همه برای این ها آمده اند. حالا غیر از این ها،
می خواهد فرد عادی باشد یا معمم، بی سواد باشد یا
باسواد، دیگر در این مساله فرق نمی کند تفاوتی

ندارد.

لذا مساله سلوک عزیزترین و ناموسی‌ترین مساله‌ای است که برای انسان است، سلوک از زن انسان هم برای انسان ناموسی‌تر است سلوک از آن دفترچه بانکی که به کسی نمی‌دهید و حتی زن یا شوهر یا بچه‌تان هم خبر ندارد و در هزارتا پیچ و قفل و از این چیزها است از آن هم ناموسی‌تر است سلوک از آن جواهرات قیمتی و ثمینی که نگه داشتید و از ترس این که دزد نیاید هزارتا سوراخ و سمبه گذاشتید ناموسی‌تر است سلوک از آن اسراری که تا به حال به هیچ کس نگفتید حتی برای ما، ناموسی‌تر است.

چرا؟ چون کسی که سلوک داشته باشد راه بزرگان را داشته باشد همه چیز دارد، وقتی که کسی همه چیز دارد حالا بیایم به او چی بگوییم؟ یک وقتی احساس مسئولیت و تکلیف است او یک چیز دیگر است ولی وقتی که به کسی تکلیف نکردند برای چی بلند شود برود بگوید پیش این و آن هستیم ما این جا و آن جا می‌رویم تو هم بلند شو بیا این چی

است؟ این فاش کردن ناموس است هرکسی باید در راه خودش باشد آن چه را که دارد برای خودش باشد.

یکی از مطالبی را که مرحوم آقا این همه اصرار داشتند افشای سرّ بود، سرّ را فاش نکنید حالی که به دست آوردید برای کسی دیگر نگوئید حتی برای رفیقان هم که احتمال می‌دهید شاید نتواند تحمل کند نباید به آن‌ها بگوئید درست، آن وقت ما حالا می‌بینیم انگار همه افراد مسولیت پیدا کردند بگویند این طرف و آن طرف و بالا نه آقا این خبرها نیست، خیال نکنید حالا کسی اگر در راه عرفای الهی و اولیاء بزرگوار قدم نگذارد راه آنها [اولیا و عرفا] بی مشتری و بی صاحب و بی راهرو می‌ماند نه خدای برای او هم افرادی را خلق کرده و خلق خواهد کرد و یک مرتبه می‌بینید از یک خانواده‌ای که هفت یا هشت نفر هستند یکی شان می‌آید هشت تا مسخره می‌کنند یکی شان می‌آید از خانواده‌ای که همه آنها بی حجاب و غیرمحجبه و چه و چه هستند یکی شان می‌آید عفیف، نجیب، باحیا، باشرم، با عفت با صدق است مادر بی حجاب است بنده اطلاع دارم از افرادی که

مادر بی‌حجاب است به نحو رکیک نه بی‌حجاب
عادی ولی دختر حجابی دارد که حتی چشمش را هم
کسی نمی‌بیند و می‌گوید اگر من بخواهم غیر از این
باشم همه چیزم به هم می‌ریزد، دروغ نمی‌گوید
شوخی نمی‌کند واقعیت را در دل خودش و در نفس
خودش احساس کرده، از آن طرف هم هست مادر
آن‌طور ولی دختر نه، بی‌بندوبار و لنگ و باز و سر به
هوا خدا انشاءالله همه را هدایت کند و به راه بیاورد
باید همیشه انسان خیر و دعا را برای دیگران
بخواهد.

پس بنابراین دستوری که بزرگان می‌دادند این
بود، همیشه کاری کنید که فقط خودتان از کارت‌تان
اطلاع داشته باشید، لازم نیست که دیگران خبر داشته
باشند افراد عادی خبر داشته باشند، مساله آن مقداری
که قابل برای طرح هست طرح می‌شود آن مقداری
که قابل برای نشر هست نشر می‌شود.

اگر به مسافرت می‌روید، اگر به زیارت عتبات
می‌روید با هم دیگر یک لباس نپوشید، شنیدم
بعضی‌ها می‌روند همه با لباس سفید با هم می‌روند،

نخیر این کارها دیگر ممنوع، تمام، کسی که در عتبات می‌رود اولاً لازم نیست کاروان راه بیاندازد، تنها بروید بهتر زیارت می‌کنید، یا یکی دو نفر سه نفر اشکال ندارد، این که هر روز جمع بشوید و اتوبوس و کاروان راه بیاندازید چه دلیلی دارد؟ آدم زیارت می‌رود که به این و آن و مطالب پردازد یا به امام حسین و به امیرالمؤمنین پردازد؟ فکر و ذهنش راحت‌تر باشد یا این که نه این به اتکای آن و آن به اتکای آن تمام این به اتکا به اتکا هی می‌بُرد می‌بُرد می‌بُرد هی این شاخه‌ها می‌بُرد ده نفر بشوند دوازده نفر، دونفر باختند، دوازده نفر بشوند چهارده نفر، چهارنفر باختند هی چی می‌شود؟ این به اتکای آن، آن به اتکای آن. دو سه تا سه چهار تا اشکال ندارد همین که تنهایی هم نباشد، اما این که راه انداختن ... این حرفها چی است؟ تمام این‌ها باید برود کنار آن جا لباس سفید پوشیدن بسیار خوب است انسان لباس سفید هم بپوشد عادی هم پوشید اشکال ندارد دوستان ما در زمان مرحوم آقا این طور نبودند که همه لباس سفید و دشداشه بپوشند، لباسشان همین لباس عادی بود معموم بودند همین طور بود

کت و شلواری هم بود، همین طور بود اشکال ندارد، ولی اگر کسی می‌رود تک و تنها دیگر نه این که ده نفر راه بیفتند، حتی اگر برخورد می‌شود در آن جا که با هم باشند جدا بشوند انسان می‌خواهد طواف انجام بدهد تنها انجام بدهد یعنی چی سی یا چهل نفر با همدیگر طواف می‌کنند که چی؟ به کی می‌خواهید نشان بدهید؟ به امیرالمؤمنین می‌خواهید نشان بدهید که ما چهل نفریم؟ یا به مردم؟ کجای قضیه خراب است و اشکال دارد؟ به امام حسین می‌خواهی نشان بدهی؟ خودت تنها برو دور بزن (استغفرالله طواف کن، دور بزن نگوئید) خودت تنها برو طواف کن خودت، بعضی از افرادی که بیشتر با ما انتساب دارند من در صحن کنار صحن نشسته بودم دیدم یکی از همین دوستان ما آمد و رد و شد و رفت بعد دیدم دوباره آمد دیدم دارد طواف می‌کند، خیلی به حالش غبطه خوردم خوشا به حالش ما نشسته بودیم بعد خودش سر را انداخته بود پایین می‌رفت طواف می‌کرد و فقط تنها کسی که می‌دیدش خدا بود و امام حسین دیگر نیاز ندارد ... حالا ما راه بیاندازیم یا

علی همه سفیدف نمی دانم آن دسته برود و بیاید آن
جلو، خب یک عَلم و کُتل هم دست بگیرید و این
شعارها خیلی قشنگ تر باشد امام حسین و ملائکه
بهتر این ها را تصور بکنند.

زیاراتی که می کنید دیگر تنها، طوافی که انسان
انجام می دهد تنهاف بغل هم نشستن و با همدیگر
نشستن نه، در حرم نشستید دلیلی ندارد همه پیش
هم بنشینید، یکی برود آن طرف بنشیند یکی برود آن
طرف بنشیند هرکسی در حال خودش آن وقت ببینید
بیشتر استفاده می کنند، ولی آن موقع می روید حرم و
برمی گردید دست خالی است، یکی در نامه تان
نمی نویسند آن جا می روید می بینید نه یک چیزی
گیرتان آمد یک جهتی یک حالتی پیدا شد این
می شود ناموس، وقتی می گویند که دور حرم امام
طواف کن این قضیه ناموس است، انسان که نمی آید
به همه پخش کند آی ایهاالناس من دارم دور امام
حسین طواف می کنم، کوفت، یعنی چی؟ آدم همین
طوری بیاید یک کاری را انجام بدهد که ... اگر یک
کسی گفتش که داری چه کار می کنی؟ بگوید این
طواف است بزرگان گفتند و ما داریم این را انجام

مشهد به زیارت امام رضا علیه‌السلام مشرف می‌شوید فقط و فقط قصد از تشریف به مشهد، زیارت امام رضا علیه‌السلام باشد نه مرحوم آقا، یک نفر ما بیشتر نداریم آن جا فقط امام رضا علیه‌السلام است، بارها شده است من از رفقا شنیدم بارها شده است که رفتیم امام رضا علیه‌السلام و خدمت مرحوم آقا هم رسیدیم گفتم بی‌خود کردید، امام رضا علیه‌السلام و مرحوم آقا؟ امام رضای تنها، فقط باید قصد و نیت امام رضا علیه‌السلام باشد و بس پدر ما هم این را می‌خواست ما اگر می‌خواهیم به دنبال او باشیم باید این راه برویم بله، اگر انسان به حرم مشرف شد ... حتی شنیدم بعضی از افراد آمده بودند و گفتند ما وقتی می‌رویم زیارت مرقد حضرت آقا کفش نمی‌پوشیم از خود حرم امام رضا علیه‌السلام پابره‌نه می‌رویم گفتم خیلی کار اشتباهی می‌کنید من اگر باشم فرش باشد بدون کفش می‌روم فرش نباشد کفش می‌پوشم، کاری که خود آن‌ها می‌کردند من هم همان کار را می‌کنم کاری که خود پدرم می‌کرد

مرحوم آقای حداد می‌کردند بنده همان کار را می‌کنم، از آن طرف توی مدینه در قبرستان بقیع، پدر من وقتی که وارد قبرستان بقیع می‌شد نعلین را درمی‌آورد دست می‌گرفت یا می‌گذاشت یک جا یا دوستان می‌گرفتند پای برهنه در قبرستان بقیع می‌رفت، این را می‌گویند مرد خدا این را می‌گویند رجل الهی و عارف، ولی خدا و عارف این را می‌گویند در روایات نشنیدید که می‌گویند کسی که با معرفت ما را زیارت کند ثوابش این قدر است بعد هی می‌برند بالا ثوابش این قدر است بعد هی می‌برند بالا این به خاطر مراتبی است که آن شخص زائر نسبت به آن امام دارد.

پدر ما وقتی می‌رفت در آن جا برای زیارت ائمه بقیع از دم در کفشش را درمی‌آورد در تمام قبرستان بقیع همه را پا برهنه می‌رفت بنده با همین چشم خودم دیدم که بعضی از آقایان که حتی به مراتب عالیه مسائلی رسیدند و افرادی که چیز هستند والان هم .. خودم دیدم که تا دم قبر ائمه بقیع با نعلین رفتند خب این هر دو یک اندازه است؟ این هر دو یک مقدار است؟ و هر دو به یک میزان است؟ خود من

وقتی که به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف می شوم در بعضی اوقات که حال داشته باشم می روم سر قبر مرحوم والدمان، آن جا حمد و سوره و انا انزلنا می خوانم حال نداشته باشم می روم از همان جا یک فاتحه ای می خوانم هیچ گاه تا به حال نشده که قصد زیارت امام رضا علیه السلام را کرده باشم یک گوشه اش، آن کنارش هم، رفتن به قبر مرحوم آقا را داشته باشم، همه باید این طور باشند این طور نباید باشد که در کنار زیارت امام رضا علیه السلام ما زیارت ... این جا دکان و دستگاه نیست، این جا این دستگاههای درویشی که قطبی داشته باشد و بنده خودم مشاهده کردم در کنار حضرت معصومه علیها السلام که یکی از این قطبها داشت حرکت می کرد چند نفر آمدند و افتادند روی پایش و پایش را بوسیدند و دو دقیقه همین طور روی پایش بودند و ایشان همین طور صاف ایستاده بود مثل شتر مرغ، تا این افراد فارغ بشوند از مقام ارادت و از مقام چیز دست بردارند.

پدر ما دو یا سه مورد اتفاق افتاد برایش در تمام

ایام حیاتش که یک چنین عملی شد کاری به سر این
ها آورد که من نمی‌توانم انجام بدهم در یکی از این
ها عصایش را برداشت چنان زد در کمر آن بی
چاره‌ای که این طور کرده بود که گفتم خب البته این
چوب تأدیب بوده و او را هدایتش کرد و خلاصه
کارش را ساخت ولی گفتیم کمرش دو نصف شد.
شوخی نداشت.

یک وقت من دیدم ایشان در همین پیچ شمیران
که بودیم در آن زمانی که ما منزلمان در پیچ شمیران
بود داشتیم می‌رفتیم مسجد، یکی از افراد آمده بود
تازه آشنا شده بود بنده خدا اطلاعی نداشت یک دفعه
نمی‌دانم چی شد یک حالی برایش پیدا شد جوانی
بود خیلی صاف و این‌ها یک دفعه کنار چهارراه
هدایت افتاد روی پای ایشان، حالی برای ایشان پیدا
شد دیگر بهش رحم کردند اگر بزنند این قضیه به
بیمارستان نمی‌رسد حالی برای ایشان پیدا شد دیدم
رنگ ایشان سفید شد حال تهوع نشستند کنار و
نتوانستند مسجد بروند، این‌ها شعبده نیست،
نتوانست ایشان مسجد بروند ده دقیقه یک ربع نشست
حالش یک مقداری جا آمد بلند شد کم‌کم حرکت

کرد، یک ربع به تأخیر افتاد آن یک مربی آن آقای
هم که مثل شتر مرغ دم صحن ایستاده و از دو متری
خودشان را پرت می‌کنند روی پا و آن همین طور
می‌ایستد آن هم یک مربی است، آن را بهش
می‌گویند درویش‌بازی و کلک و حقه‌بازی، این را
بهش می‌گویند هدایت و ارشاد.

یک قضیه دیگری به شما گفتم در این جریانی که
برای خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله
سیدعلی لواسانی خیال می‌کنم در همین مجلس بود
ظاهراً برایتان گفتم این سه مورد بود که من از ایشان
در زمان حیات ایشان یاد دارم که خلاصه یک چنین
قضیه‌ای برایشان اتفاق افتاد پدر ما این طور بود اهل
دکان نبود هرچی هست امام رضا علیه‌السلام هست
و غیر از امام رضا علیه‌السلام کسی نیست و غیر از
امام رضا علیه‌السلام همه صفرند! همه در این آستانه
مخوند و نباید به آن‌ها توجه بشود و نباید به آنها نظر
بشود، بله، از آن جایی که این مرد مرد الهی و ولی
خدا و عارف بالله است و جزو حریم امام رضا
علیه‌السلام قرار گرفته خب انسان وقتی که حال

داشته باشد می‌رود زیارت می‌کند سر قبرش می‌نشیند نیم ساعت هم خواست بنشیند، بنشیند منتهی حق دیگران را نباید بگیرد مزاحم دیگران نباید بشود و باید نوبت را به دیگران بدهند و یک فاتحه بخوانند قل هو الله انا انزلناه و بیاید و برود.

تنها باید رفت آن جا دسته‌جمعی نباید رفت دسته‌جمعی خلاف است و باید ترک بشود زیارت امام رضا علیه‌السلام هم می‌رود تنها بروید، دو نفر بروید یا سه نفر یا تنها، برای چی دسته‌جمعی می‌روید؟ این خود رفتن یک نوع چیز است یک جور بروند؟ نه آن چه که برای ما مهم است این است که خود را تهی‌تر و فقیرتر و بیچاره‌تر به این امام علیه‌السلام عرض بکنیم نه با یال و کوپال و بیا و برو و فلان، کجا می‌خواهیم برویم؟ پیش کی؟ به کی می‌خواهیم بگوییم؟ پیش کی می‌خواهیم عرض حال کنیم؟ پیش امام رضا علیه‌السلام که ما این هستیم؟ سرمان را بیاندازیم پایین و برویم زیارت کنیم و برگردیم و کیسه را پر کنیم و بیاییم، این را می‌گویند ناموس.

امام رضا علیه‌السلام داشتن، ناموس ماست، امام

رضا علیه‌السلام را زیارت کردن ناموس ماست، کسی که می‌خواهد برود در یک جا که بلند نمی‌شود داد و هوار راه بیاندازد.

در مجالسی که هست، مجالس باید عادی باشد، کاغذ سفید و پارچه سفید نباید انداخته بشود همان طوری که سابق هست و بوده الان هم همان طور، فرش همین فرش، صحبت نباید بشود، باید بعد از تمام شدن مجلس متفرق بشوند تا این که آن مسائل حفظ بشود. مطالبی هست که انسان باید این مطالب را در نظر داشته باشد و جدی بگیرد.

بنابراین دیگر افرادی که می‌خواهند زیارت بروند دیگر نباید به دنبال این باشند که کسی باهاشان برود یا نرود، آخر بعضی‌ها که می‌روند خب ما می‌دیدیم این طرف و آن طرف بعضی‌ها که می‌روند می‌آمدند دیدن مرحوم آقا انگار اگر تنها بیایند مساله‌ای هست باید حتماً شش نفر این طرف و چهار تا این طرف و دو تا از عقب با این وضعیت باید وارد بشوند.

یک زمانی یک شخصی می‌خواست بیاید دیدن

مرحوم آقا، یک فرد بزرگی بود می‌خواست بیاید
برای دیدن ایشان، ایشان فرمودند من خبر می‌کنم که
شما کی بیاید و وقتی می‌آید تک و تنها بیاید این
تک و تنها آمدن خیلی مفید است آدم با این ور و آن
ور برود دیگر حواسش به صاحب‌خانه نیست به این
طرف و آن طرفی است، ما با هم هستیم ولی وقتی
تنها باشد دیگر کسی را نمی‌بیند آن وقت حرف را
بهتر می‌فهمد و مساله را بهتر درک می‌کند و در
جانش بهتر می‌نشیند. این‌ها نکاتی است که انسان
باید دقت کند.

بنابراین اگر کسی می‌خواهد حج عمره یا عتبات
و یا زیارت امام رضا علیه‌السلام برود یک وقت
نگوید شما بیا، شما بیا، می‌خواهی تنها برو
نمی‌خواهی در خانه بنشین صوابش از رفتن بیشتر
است، بنشینی در منزلت تنهایی بدون این که کاروان
راه بیاندازی بدون این که این طرف و آن طرف را
بگیرند بدون این که در یک جمعی بروید، در خانه
بنشینید، ثواب رفتن به زیارت امام رضا علیه‌السلام
را به ما می‌دهند اگر آن جور برویم چیزی گیرمان
نمی‌آید دست‌خالی می‌رویم دست‌خالی و بدتر

برمی‌گردیم. خب این‌ها نکاتی بود که خواستم خدمت رفقا و دوستان عرضه کنم. (الان ساعت دوازده و ربع است دیگر نمی‌رسیم برای این‌ها؟)

سؤال یکی از حضار.....

جواب: حتما باید باشد، فقط باید با همسر و بچه‌ها باشد، اصلا زن برای چی بدون شوهرش دارد مسافرت می‌رود؟ برای چی؟ در بعضی موارد اتفاق می‌افتد ضرورت است بهترین مسافرت برای زن... اتفاقا این را یادم رفت ایشان اشاره کردند یک چند کلمه‌ای هم بگوییم اگر به ما رفقا لطفی کنند که من این‌ها را بگذارم برای جلسه بعد منتهی انشاءالله زودتر و این هم اتفاقا در جلسه دیروز گفتم، گفتم اگر من غفلت کردم رفقا من را متنبه و متذکر کنند انشاءالله که کوتاهی نخواهد شد و الان نگاه کردم دیدم خیلی، الحمدلله هرچی سوال بیشتر می‌شود بیشتر باعث خوشبختی ما می‌شود چون هما نظوری که عرض کردم این راه راهی است که انسان بدون سؤال [شبهه] باید جلو برود کسی که در این جا می‌آید اگر درش شبهه هست نیاید یا اگر می‌آید باید

شبهه‌اش را بیان کند من عرض کردم خدمت همه
رفقا و عرض هم می‌کنم مرام پدر ما مرام فهم بود
مرام عقل بود، تعبیری را که من از مرحوم پدرمان
راجع به مرحوم حداد شنیدم خب مرحوم حداد
درس نخوانده بود اهل علم و این‌ها هم نبود ولی
تعبیر ایشان بود من عاقل‌تر از این مرد در دنیا ندیدم،
عاقل‌تر، راه‌راه بدون شبهه است، هرکسی در هر
جایی شبهه دارد باید بنویسد و من هم بیان می‌کنم
اتفاقا در جلسه دیروز حالا نوارش را دوستان گوش
می‌دهند من وقتی سوالات را نگاه می‌کردم یک
صفحه به نظر من خیلی جالب آمد، صفحه انتقادی
بود همان را برداشتم اول خواندم از اول تا آخر انتقاد
ولی انتقاد صحیح انتقاد مفید چه اشکال دارد؟ باید
انتقاد کرد باید اشکال گرفت ما آمدیم این‌جا
اشکالات همدیگر را برطرف کنیم نیامدیم نقاط
ضعف خودمان را بپوشانیم، نیامدیم سر هم کلک
سوار کنیم و نیامدیم مخفی‌کاری کنیم مخفی‌کاری
مال کجاست؟ مال عزت‌های دنیوی است آن بحثی
که کردیم مال این است، کسی بخواهد عزت دروغی
برای خودش در بیاورد مجبور است مخفی‌کاری کند

و دروغ بگویند مجبور است مدرک جعل کند مجبور است خیلی کارها بکند نمی دانم از این طرف بیاورد این ها همه مال دنیا است من الان در یک چنین وضعیتی هستم گاهی نماز شب می خوانم گاهی نمی خوانم اگر بلند شوم بیایم به شما بگویم یک شب نماز شب از من فوت نشده این می شود چی؟ این می شود ذلت واقعی و عزت دنیوی دروغ و کلک، من یک آدمی هستم فرض بکنید ممکن است در یک ماه رمضان یک ختم قرآن نخوانم پانزده جزء یا دوازده جزء بخوانم اگر بیایم بگویم هیچ ماه رمضانی نشده که از ما بگذرد و ما یک ختم قرآنی نکنیم، چرا دروغ می گوئیم؟ چرا باید دروغ گفت؟ چرا باید انسان با افراد به دروغ برخورد کند؟ این درد را ما به کجا ببریم؟ کی می رسد آن زمانی که ما از مخاطب خودمان صدق بشنویم؟ کی می رسد؟ انشاءالله زمان ظهور حضرت انشاءالله. چرا باید این طور باشد؟ مکتب مرحوم آقا مکتب صدق و راست است انجام دادی بگو دادم ندادی بگو ندادم چرا می گویی دادم؟ چرا می گویی ندادم و انجام دادی؟ چرا ما باید

پنهان کاری کنیم؟ بالاخره فردایی هم هست عزیز
من، آخر فردایی هم گفتند بابا هست خودت هم
می دانی هست، وقتی که ما می دانیم هست نباید
مساله به این کیفیت باشد.

مرحوم آقا فرمودند: زن، آن وقتی عبادتش مقبول
است و آن وقتی مورد رضای الهی هست که کارش
را در کف و حمایت شوهر انجام بدهد نه این که
شوهر را بگذارد کنار، فوری چادرش را سر کند و
راهش را بکشد برود، شوهر به جهنم، نخیر این طور
نیست.

اگر به زیارت می روید با شوهرتان و با بچه هایتان
باید بروید، آن زیارتی که با شوهرتان می روید آن
زیارت را امام رضا علیه السلام قبول می کند، نه آن که
کاروان راه بیاندازید و بچه ها را بیاندازید به شوهرها
و بلند می شوید می روید زیارت و خوب و خوش
الحمد لله خیلی خوش گذشت، نه آقا جان در آن
سفرها خیلی نصیب نمی برید، زیارت می خواهید
بروید صبر کنید شوهرتان وقتی مرخصی و بی کاری
داشت ولو یک شب ولو دوازده روز، از رفتن ده روز
صوابش بیشتر است، با شوهر بروید با شوهر

برگردید، در سفر رضایت شوهر را جلب کنید، مطابق با میل او، اگر یک روز گفت: "که الان زیارت نرو و حرم نرو، بیا آن جا برویم" حرم نرو، برو با شوهرت فلان جا، خرید کنید، رفتن با شوهر برای خرید کردن، از رفتن زیارتِ امام رضا با کراهت شوهر، بالاتر است، ثوابش بالاتر است.

مساله دیگر که هست که حتما باید نسبت به آن تذکر داده بشود شرکت در مجالس است. ببینید، من همان طوری که می دانید اخلاق مرا می دانید وظیفه من این است آن چه را که از بزرگان شنیده‌ام بدون دست خط، خطکشی کردن بدون تحریف و بدون کم و زیاد کردن به گوش دوستان برسانم، خیلی هنر کنم همین مقدار است، در امانتی که بزرگان حامل این امانت بودند نسبت به رساندنش به دوستان و افرادی که می توانند عمل کنند، نه آنهایی که مسخره می کنند، آنهایی که استعداد و قابلیت برای عمل دارند من خیانت نکنم خیلی هنر کنم همین مقدار است. همان طوری که شنیدم همانطور بیان کنم.

آنچه که من شنیده‌ام از بزرگان و از مرحوم پدرم

همین است زن باید اجازه و رضایت شوهرش را در
ارتباطات کسب کند، ما می‌خواهیم برای خودمان
کار کنیم یا برای خدا؟ تکلیفمان را روشن کنیم، برای
خدا می‌خواهیم دیگر، شما به جای این که این جا
بیاید جای دیگری هم می‌توانستید بروید کسی
جلویتان را نگرفته بود، جاهای دیگر هم هستند حتما
که نباید در همه جا دَنس [dance] و غیردَنس و
فلان و این حرفها باشد آن جا حرفهای دیگر هم
می‌زنند، آن جا مطالب دیگر هم می‌گویند، مطالبی
هست، منتهی شما آمدید در این جا که چی را
بشنوید؟ آنی را که اولیا و عرفاء الهی و حقیقی گفتند
بشنوید.

پس من در این رسالت نمی‌توانم خیانت کنم زن
اگر رضایت شوهر را کسب کرد در کاری که انجام
می‌دهد و در ارتباطی که می‌کند در آن لحظه در حال
سلوک است، ولی اگر جایی رفت بدون اجازه شوهر
و بدون رضایت شوهر و عملی را که انجام داد آن
مقبول الهی نیست و نخواهد بود. علاوه بر آن، بر او
وزری و وبالی خواهد شد که باید پاسخگو باشد.

بنابراین افرادی که شرکت می‌کنند در مجالس

باید با اجازه رسمی شوهرشان باشد، این یک،
افرادی که شرکت می‌کنند باید با طیب خاطر گفتم
لنگه کفش بلند نکنید روی سر بدبخت شوهر بزنید
بگویید یا رضایت می‌دهید یا نمی‌دهی گفت می‌دهم
حلال و حلالش هم به هوا رفته این طور نه، رضایت
باید رضایت واقعی باشد اخم و تخم بکنید و منزل
را برآشوبانید تا اینکه شوهر رضایت بدهد آن
رضایت فایده‌ای ندارد. باید رضایتی که می‌دهد از
روی طیب خاطر باشد و این چیزی نیست که ما
نفهمیم، نه همه می‌فهمیم اگر فهمیدید که گفت واقعا
می‌خواهم بروی واقعا می‌خواهم این را انجام بدهی
واقعا می‌خواهم در این مجلس شرکت بکنید بدانید
که رفتن در آن جا اشکال ندارد بلکه برای شما حسنه
و ارتقا و رشد خواهد بود ولی اگر احساس کردید ته
دلش یک مقدار ناراحتی دارد من آن آخر مطلب را
می‌گویم دیگر هر کسی خودش می‌داند چه طوری
برداشت کند دیگر من آن نهایت مساله را می‌گویم ته
دلش به ظاهر می‌گوید برو ولی نگاه می‌کنی ته دلش
نسبت به این رفتن رغبت ندارد بنشینید سر جایتان،

راحت بنشینید، آن نشستن سرجا هزاربار، نه نهصد و نود و نه بار بلکه هزار بار از رفتن در مجلسی که به شما علم یاد بدهند در آن مجلس قرآن خوانده بشود، دعای سمات خوانده بشود، کتاب های مرحوم آقا خوانده بشود، نشستن در آن منزل به خاطر کسب رضایت شوهر، ثوابش از رفتن در آن جا بیشتر است و اگر شما انجام ندادید، حالا پس بگویم: از وقتی که از منزل خارج می شوید تا وقتی که به منزل برمی گردید، ملائکه خدا شما را لعنت خواهند کرد حالا اگر هر کسی می خواهد بلند شود برود وقتی من می گویم نروید در مجالس زیاد هفته ای دو مرتبه برای این است زن برای این درست نشده که صبح چادر را بیاندازد سرش برود و بعد بلند شود ببینید غذا سوخته و رفتم آن جا این را یاد گرفتم حالا این جا می ماندم چه کار می کردم بچه های تو را نگه می داشتم اینها نه، تمام این رفتن ها و این کارها خلاف است، ره چنان رو که رهروان رفتند، همان طور که بزرگان گفتند تحصیل رضایت شوهر و پرداختن به امور زندگی.

هی می گویند بچه ها را چه طوری حفظ کنیم

خوب همین طور، وقتی در خانه نیستید، خب بچه مادر ندارد، بنشینیم در خانه با بچه ور برویم بازی کنیم قصه بگوییم نمی دانم مطالب مفید برایش بگوییم با آنها انس بگیریم با بچه رفیق باشیم که بچه احساس کند، احساس پشت و پناه داشته باشد این مهم است و بالا می برد و سلوک زن این است، پس بنابراین باید این مطلب را مورد نظر قرار بدهیم.

مرحوم آقا به یکی از افرادی که اختلاف پیدا کرده بود با شوهرش و شوهرش با مرحوم آقا قطع رابطه کرده بود، حالا ای کاش فقط قطع رابطه می کرد نامه هایی برای مرحوم آقا می داد که رکیک ترین فحش ها و زشت ترین مطالب را به ایشان نسبت می داد که من آن نامه ها را می دیدم یعنی می دادند به من ببینیم، یک چنین شوهری و یک زنی که برای دیدن مرحوم آقا له له می کرد و لحظه شماری می کرد می دانید بهش چی گفته بودند؟ تا وقتی شوهرت اجازه نداده حق آمدن پیش من را ندارید، دیگر بالاتر از این چه می خواهید باشد؟ به این کیفیت و صراحت تو می خواهی بالا بروی همان تهران که

هستی من می‌رسانم آن که می‌خواهی برسانم به من
فرمودند تو در آن طرف دنیا باش من در آن طرف
دنیا مثل کف دست منی کجا می‌خواهی بروی؟ چه
کار می‌خواهی بکنی؟ چی را می‌خواهی از من
بیوشانی؟ چه چیزی را می‌خواهی از من مخفی کنی؟
به دوستانش می‌فرمودند بروید مسکن را خودتان
انتخاب کنید برای من تفاوتی نمی‌کند؟ صریحا
می‌گفتند، خب من هم می‌دیدم همه هم می‌دانستند،
آن که می‌ماند در آن جا و حسرت دیدن مرحوم آقا
را می‌خورد و نمی‌تواند به زیارت مرحوم آقا برسد
به خاطر اطاعت و به خاطر مخالفت شوهر، شوهره
خیال می‌کرد رویش سوار است نمی‌دانست زن دارد
بالا می‌رود خبر ندارد آن با مخالفتش دارد جلوی
زنش سفره پهن می‌کند و نمی‌فهمد، متوجه شدید؟
آن با آن مخالفتش و منع کردنش دارد به زنش هدیه
می‌آورد منتهی او نمی‌داند خیال می‌کند بله حالا
سخت گرفته نمی‌دانم دارد فشار وارد می‌کند و چه
می‌کند خوب شد آن استاد تو فلان کرد، آن سرش را
می‌اندازد پایین ولی نمی‌داند دارد حرکتش را می‌کند
دارد سیرش را می‌کند و او هم خواهد رسید به آن

جایی که باید برسد، می‌رسد و بعد از یک مدتی تازه شوهر می‌فهمد عجب کلاه سر کی رفته؟ و کی برده؟ کی سرش کلاه رفته؟ و کی این وسط آمده و خلاصه سفره را جمع کرده و همه غذاها را خورده و یک تنه به راه خودش ادامه داده؟.

پس بنابراین روش و مرام بزرگان این است که انسان بر طبق آن چه را که مسیر دین و سنت رسول خدا و سنت ائمه معصومین علیهم‌السلام برای ما ترسیم کرده‌اند فقط بر طبق آن سنت حرکت کنیم و این را به عنوان ناموس خود بپذیریم، ناموس ما این است ناموس ما ائمه هستند، ناموس ما قرآن است، ناموس ما مکتب عرفان است، این‌ها ناموس ماست حالا بلند شویم چی؟ داد و بیداد این وسط آن وسط، که چی یعنی؟ دیگران بیایند نیایند، افراد زیاد بیایند، نیایند.

یکی از رفقا حالا شوخی می‌کند، یکی از رفقا چندی پیش به من می‌گفت که در سابق این همه دوستان و رفقا و أحبه نبودند، ما هفته‌ای یک دفعه شما را می‌دیدیم حالا دیگر باید برویم یک آقای

دیگر را ببینیم که سرش شلوغ نباشد اقلًا هر وقتی
بخواییم بلند شویم برویم بینیمش، گفتیم الحمدلله
خداوند مصاحبت و رفقات دوستان را برای ما فراهم
کرده و ما مفتخر هستیم به این که با افرادی خداوند
ارتباط ما را برقرار کرده است که به دنبال درمان
هستند به دنبال از بین بردن درد هستند درد را
احساس کرده‌اند و وای به حال آن کسانی که آنها درد
را احساس نکنند نیازی نیست انسان با آن‌ها ارتباط
داشته باشد.

لذا شما می‌دانید من اصلاً ارتباطی ندارم با غیر از
رفقای خودم ارتباطی ندارم با کسی ارتباط ندارم و
ارتباطم با آن کسی بیشتر است که بیشتر احساس درد
کند آن موفق‌تر است آن جلوتر است و او از بقیه
پیش‌تر است و او بهتر مطلب را می‌گیرم امیداریم
انشاءالله به برکت امام زمان علیه‌السلام و ادعیه آن
بزرگوار و انفاس قدسیه آن حضرت، خداوند متعال
توفیق متابعت و انقیاد هرچه بیشتر از سنت و مرام آن
حضرت را نصیب همه ما بفرماید.

انشاءالله موفق و مؤید باشید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد